

مناطق آزاد صنعتی، کار و بیکاری در ایران صفحه 2



راه حل ما کارگران نابودی حکومت سرمایه است!

راستی نمایندگان سرمایه از جان ما کارگران چه میخواهند؟ خط آخر "سود سرمایه" کجاست؟ بعد از دستمزدهای فکسنی زیر خط فقر (تازه اگر به موقع پرداخت بشود)، بعد از شرایط برده وار کار و در فقدان کوچکترین امنیت شغلی، مگر جایی برای عقب نشینی بیشتر کارگر باقی مانده است؟ هیچ کس به اندازه دولت با دقت و با ارقام و شواهد لازم بر اوضاع اسفناک زندگی طبقه کارگر خبر ندارد.

صفحه 7

ده سالی که ایران را لرزاند

سی سال پیش در روزهای انقلاب و پس از فرار شرکتهای خارجی، کارگران شرکت نفت در خوزستان با بیکاری وسایل از کارافتاده قبلی، بخش اکتشاف و حفاری صنعت نفت را بازسازی کردند. خلاقیت و توانایی آن کارگران دنیا را شگفت زده کرد. سندیکای شرکت کنترل تولید را بتمامی در دستهای خود داشت. دخالت مستقیم کارگران در مراکز صنعتی بزرگ ایران سندی زنده بر توانایی بدون چون و چرای کارگران در گردش تولید بود. شوراهای کارگری در صدد اسکان مردم زحمتکش در صدها ساختمان خالی و صدها قصر بودند. تنها گوشه هایی از این تجربه کافی است هر کس و بیش از هر کس خود طبقه کارگر را متقاعد کند که رشد سرسام آور تکنیک میتواند به رفاه و سعادت مردم هم منجر گردد.

صفحه 14

تعلق و تعصب طبقاتی کارگری

صفحه 9

سنگ مفت. کارگر مفت

صفحه 11

ادبیات کارگری

دشمنی با کارگر در "رنالیسم کارگری" جدید

صفحه 17

پاسخ به یک سوال

صفحه 13

مناطق آزاد صنعتی، کار و بیکاری در ایران

"تثبیت رژیم" در دعوای اپوزیونی گذاشت. هر چه باشد، با هر استنتاجی در این مورد، نمیتوان بر بلوغ سیاسی آن جامعه و مشخصاً طبقه کارگر چشم پوشید. این اپوزسیون هرگز واقعی برای اعتراض بیوقفه طبقه کارگر قائل نبود. این اپوزسیون هیچ وقت دست از دهن کجی به شعور یک کارگر و در پاسخ به سوالات این کارگر در آلترناتیو اقتصادی خویش دست برنداشت. سکوت امروز این اپوزسیون ناشی از حزن و غبطه آنهاست. آرزوی آنها و تمام سرمایه سیاسی آنها این بود که امروز به جای خامنه ای نشسته باشند. پلاتفرم اقتصادی و مراکز ویژه صنعتی و ادعا نامه مشابه خطاب به طبقه کارگر در کشور میز کار آنها باد کرده است. این اپوزسیون مختارند و حق دارند امریکا را در نقش رفیق نیمه راه یا خائن ملامت کنند. اما افتخار آنها در به سر انجام رساندن هسته اصلی پروژه رژیم چنج غیر قابل انکار است. مناطق ویژه صنعتی گواه حاصل کار آنهاست.

یک دوره از میداننداری سیاسی اپوزسیون بورژوازی به عمر جمهوری اسلامی

افزود. طبقه کارگر بازنده اصلی این دوره بود. این طبقه موتور تمام تحرک سیاسی آن جامعه را بر دوش کشید، بدون آنکه صف طبقه و منافع طبقه را به جلو ببرد. امروز

جمهوری اسلامی با همه قامت خود، با همه ثبات و همه قدرتی که میتوانست داشته باشد، امروز بورژوازی ایران با همه ظرفیتهایی که در رویاهایش هم نمی گنجید در مقابل طبقه کارگر صف کشیده اند. دیگر داستان رژیم مطلوب سرمایه به فصل آخر خود رسیده است. برای این بورژوازی آلترناتیو بهتری در کار نیست. بورژوازی و حکومتش در یک صف مشترک با پلاتفرم مشترک مناطق ویژه صنعتی به مصاف طبقه کارگر آمده اند. صورت مساله اینست: پاسخ طبقه کارگر به این پلاتفرم چیست؟

مناطق ویژه چیست؟

جذب سرمایه های خارجی و ضرورت قوانین ناظر بر سود و امنیت ویژه برای این سرمایه ها برای جمهوری اسلامی ابدا تازگی ندارد. قانون "تشویق سرمایه گذاری خارجی مصوب سال ۱۳۸۱ است و قانون کار ناظر بر این مناطق دو سال قبل تر به تصویب رسیده است. اما امروز و در سایه برجام است که این مناطق برای اولین بار بطور واقعی، گسترده و بطور جدی به صحنه جدلها رانده میشود.

نسخه مراکز آزاد صنعتی نه میخواهد و نه میتواند و نه قرار است که پاسخ مساله اشتغال تا چه رسد پاسخی برای بهبود زندگی طبق کارگر در ایران باشد. برای طبقه کارگر در ایران این صورت مساله است. مراکز ویژه صنعتی چیست، دامنه عمل واقعی آن در حل معضلات اقتصادی جامعه، صورت مساله و پاسخ های طبقه کارگر امری است که نوشته حاضر در دستور خود دارد.

با مرور فشرده ای بر مشخصات مناطق ویژه اقتصادی به صورت مساله واقعی طبقه کارگر در دل کشمکشهای جاری خواهیم پرداخت و دست آخر به سوالات اساسی و روندهای می رسیم.

صورت مساله و بلوغ سیاسی

قریب دو سال پیش وزیر اطلاعات دولت در نشست نوبتی خود در استانهای کشور در شهر اهواز در شرح تعهدات دولت در قبال سرمایه داران خارجی، آنها را

آهوانی که از هر گونه ناآرامی میگریزند، مورد خطاب قرار داد. این اظهارات اساس پلاتفرم پر افتخار دولتی بوده است که همین سی سال پیش با شعار

استقلال و بیرون کردن سرمایه خارجی در راس یک انقلاب نشست. این اظهارات در میان اپوزیونی با سکوت همراهی گردید که همه افتخارشان به مصدق و لغو قراردادهای نفتی با کمپانی انگلیسی خلاصه میشود. پژواک این اظهارات در جامعه ای انعکاس یافت که روشنفکرانش امید یک ایران خودکفا را توی بوق میکنند. با فرض این زمینه ها و تجربه زنده نسل موجود تنها یک بند از قانون مناطق ویژه صنعتی علی القاعده برای عروج یک دوجین قیام و شورش خونین، و برای شکل گیری صد حزب و سازمان و جبهه و قصیده در دفاع از وطن و ناموس و تاریخ و دین مبین کفایت میداشت. تنها دو سال پیشتر در فضای رژیم چنج امریکا با موجی از بیانات آتشین در وصف بن بست جمهوری اسلامی و مطلوبیت و نامطلوبیت، در موجی از فراخوان احزاب اپوزیونی و مشخصاً خطاب به کارگران و برای سرنگونی رژیم پاسخ میگرفت.

اگر این پرچمها از رنگ و تک و تاب افتاده، و اگر قدرت بسیج خود را از دست داده است را میتوان به حساب

. بورژوازی و حکومتش در یک صف مشترک با پلاتفرم مشترک مناطق ویژه صنعتی به مصاف طبقه کارگر آمده اند. صورت مساله اینست: پاسخ طبقه کارگر به این پلاتفرم چیست؟

از یک قانون کاملاً غیر اسلامی برخوردار میشود. در هیچ کجای این قانون اثری از تشبثات و تعلقات دینی، از نمازخانه، ساعات روزه، حج و امثال آن دیده نمی شود. این اتفاقی نیست.

قانون کار ناظر بر کارگران و شرایط کار در مراکز ویژه صنعتی شامل هفت فصل است. این قانون خلاصه ای از قانون کار رسمی کشور نیست، بلکه "تخفیف" ویژه بر کارگران "اهدایی" دولت به سرمایه داران را روشن میسازد. قانون کار در ایران آتش دهان سوزی در دفاع از جان و کار و زندگی و حرمت کارگر نبوده و نیست. این قانون مجموعه مقررات ارتجاعی برای کار ارزان و کارگر بی حقوق را شکل داده است که تازه در عمل کارفرما و از جمله

خود دولت در اجرای قانون کاملاً سر خود از هر گونه التزامی معاف میباشند. فلسفه و کارکرد قانون کار در ایران یک واقع آویزان کردن یک کیسه بکس در باشگاه

قانون کار در ایران آتش دهان سوزی در دفاع از جان و کار و زندگی و حرمت کارگر نبوده و نیست. این قانون مجموعه مقررات ارتجاعی برای کار ارزان و کارگر بی حقوق را شکل داده است که تازه در عمل کارفرما و از جمله خود دولت در اجرای قانون کاملاً سر خود از هر گونه التزامی معاف میباشند

مشترک کارکنان دوایر سه قوه کشور است که چگونه و با چه دقتی لیست مفاد اصلی از مطالبات طبقه کارگر از جمله در زمینه تشکل، اعتصاب، تعیین سالانه دستمزدها، بیمه بیکاری را به بازی گرفت و پایمال ساخت. مقررات مربوط به مراکز ویژه صنعتی این مسخره بازی را رسماً و تماماً کنار گذاشته است. در مراکز ویژه صنعتی همه مشاغل موقت است، کارفرما فعال مایشاء است، اینجا کارگران حتی از "حق" خود در برخورداری از شوراهای اسلامی کار و نظارت دوایر وزارت کار محروم اعلام شده اند! سند مقررات کار مناطق ویژه سند بورژوازی است که حوصله اش از غر زدنهای چاپلوسانه برادران دلسوز شوراهای اسلامی و از توهمات بی پایه در حاشیه انتظار اجرای حقوق کذایی قانونی کارگر در ایران بسر آمده است. حتی در این چهارچوب ضد کارگری جمهوری اسلامی، صرف اعلام این قوانین را باید به حساب نهایت گستاخی در تحقیر کارگر در آن جامعه نوشت. مرور کوتاه بر رئوس مفاد قانون موسوم به "مقررات اشتغال نیروی انسانی در مناطق آزاد صنعتی - تجاری" برای درک توحشی که در چهار صفحه سر هم شده است، براحتی کفایت میکند:

اول، کلیات مقررات کار: بنا به تعریف، مناطق آزاد صنعتی مناطقی محدود و کنترل شده است. بنا به مقررات مربوطه "کارگر کسی است که بنا به درخواست کارفرما

این مناطق، از انزلی تا چاه بهار یکی پس از دیگری شسته رفته، با تاسیسات و لجستیک و رفاهیات لازم، گلهای سر سبد از زیر بنای سازندگی در آن کشور، بندرها و اسکله ها و معادن و کارخانه ها؛ و از آن مهمتر تمام جوهره و توانایی طبقه بورژوا و جمهوری اسلامی را به "بازار" آورده است. بدون تردید در یک سنبل فکر شده، سایت رسمی مدیریت مناطق ویژه صنعتی از هر گونه تعلقات اسلامی و حتی از عکس امام عاری است. سند های رسمی این مناطق را باید از شاهکارهای سادگی در امر "بیزینس مدرن کاپیتالیستی" به حساب آورد. این ویتیزین همانقدر که رو به سرمایه داران فریبنده است و

تولید، سود و بیش از هر چیز آرامش و ثبات را جار میزند؛ رو به طبقه کارگر سیاه و صراحتاً مبشر یک بردگی است. در صفحه اینترنتی مناطق ویژه تصاویر

زیبایی از بنادر و مناطق جغرافیایی متنوع ایران مبشر مجمع الجزایری از گوانتامای کار در ایران و برای کارگران هستند.

مراکز ویژه صنعتی و سرمایه داران

قانون مراکز ویژه صنعتی مجموعه ای از تضمین ها، تخفیف، معافیتها و امتیازاتی را شامل میگردد که رسماً و علناً بخش مهمی از سود آوری این سرمایه را از طریق کسری های خزانه ملی به گردن مردم زحمتکش میاندازد. موارد اصلی امتیازات سرمایه گذاران شامل مفاد زیر است:

- 1- مجموعه از زیر ساخت تولیدی مثل ساختمان، راه آسفالته، بندر و اسکله، شبکه برق و آب
- 2- در نزدیکی بنادر و معادن و کارخانجات اصلی
- 3- تسهیلات گمرکی و مالیات بسیار سخاوتمندانه
- 4- تضمینهای بسیار قوی برای حفاظت ازمالکیت واموال، استقلال کامل در مدیریت وسازماندهی تولید

اما جاذبه اصلی این مراکز را باید در سازمان نیروی آماده به کار در خدمت سرمایه سراغ گرفت.

مراکز ویژه صنعتی و کارگران

با قانون کار مناطق ویژه صنعتی طبقه کارگر در ایران

قانون مراکز ویژه صنعتی مجموعه ای از تضمین ها، تخفیف، معافیتها و امتیازاتی را شامل میگردد که رسماً و علناً بخش مهمی از سود آوری این سرمایه را از طریق کسری های خزانه ملی به گردن مردم زحمتکش میاندازد. موارد اصلی امتیازات سرمایه گذاران شامل مفاد زیر

دوم، قرارداد کار: این فصل را باید خواند تا فهمید بورژوازی ایران چه "ولد زنایی" در تنظیم قانون و مقرراتی است که همه نوع کار را در قالب کار موقت قرار دهد و راه را بر هر گونه حق کارگر بر اساس سابقه کار سد سکندر ببندد.

قرارداد کار عبارت است از قرارداد کتبی که به موجب آن کارگر در قبال دریافت مزد معین، کاری را برای مدت معین یا نامعین برای کارفرما انجام می‌دهد.

در صورت نامعین بودن مدت کار، با توجه به ماهیت و طبیعت کار، پایان و خاتمه طرح، پروژه یا فعالیت کارگاه، زمان خاتمه قرارداد تلقی می‌شود.

ماهیت استمراری کار در دایمی بودن قراردادهایی که مدت معین دارد، مؤثر نمی‌باشد.

سه ماده فوق اساس و پایه های شوم و تنفر انگیزی است در این فصل ارگانی به اسم "سازمان مناطق آزاد صنعتی و تجاری" پا به صحنه می‌گذارد که هم دولت است و هم قانون. این ارگان راسا توسط دولت تعیین شده و در هر مرکز نظارت بر اجرای مقررات را بعهدہ دارند. مطابق بند چهارم هر گونه امکان رفاهی در منطقه به "همکاری و مشارکت کارفرمایان و کارگران" حواله داده شده است. در لیست ارائه شده در همین بند "امکانات رفاهی مورد نیاز کارگران آن منطقه از قبیل مسکن، تأسیسات ورزشی، خدمات بهداشتی و درمانی و تسهیلات لازم به منظور تهیه آذوقه و مایحتاج عمومی" به امان خدا رها شده است. در عوض مقررات مربوطه جای تردید نمی‌گذارد "که کارفرمای هر کارگاه مستقر در منطقه، آیین‌نامه انضباطی کار خاص آن کارگاه را تهیه می‌کند" و اجرای آن بعهدہ سازمان منطقه خواهد بود (ماده ۳۶). سازمان منطقه ای تنها مرجع رسیدگی به شکایات و دادخواهی کارگر در قبال شرایط کار و اجهاف کارفرما است. ماده ۲۹ اوج "عدالت" در حق کارگر است زمانی که مقرر می‌دارد: هر گونه اختلاف ناشی از اجرای مقررات این تصویب‌نامه و قرارداد کار که بین کارگر و کارفرما رخ دهد، بدوا از طریق سازش حل خواهد شد! همین قانون برای تکمیل قدر قدرتی سازمان منطقه در محل مزبور ارگانی به اسم سرپرست واحد کار و اشتغال پیش بینی شده است که از جانب وزارت کار و مستقیما با همکاری شرکت های خصوصی خدمات شغلی نیروی کار کارفرما را راسا فراهم می‌آورد.

در مناطق ویژه صنعتی دست کارفرما برای هر رفتاری با کارگران یکسره باز گذاشته شده است. کارگر عاری از هر گونه حق پایه ای پا به مناطق ویژه صنعتی میشود و زیر سایه عبارت طلایی "مطابق توافقات قبلی" میتواند هر شرایطی را به کارگر تحمیل کند.

سوم، شرایط کار: ماده ۲۶ دال بر " حداقل مزد

پرداختی در مناطق، کمتر از حداقل مزد قانونی کشور نخواهد بود" تنها موردی است که در سراسر این سند مستقیما به حقوق کارگر اشاره شده است. برای یک کارگر، قانون کار نه محدود به موضوعات مربوط به ابزار کار بلکه تعیین کننده کل زندگی اوست. قانون کار درجه برخورداری کارگر از مسکن، خورد و خوراک، فراغت، بارداری، سلامتی، رفاقت و زندگی اجتماعی، ایمنی محیط کار، ایاب و ذهاب و موارد بسیار دیگر است. تفاضیل و جزئیات قانون کار اتفاقی نیست، نفس هر بند این قانون از التزام جامعه و کارفرما در اجرای آن نشأت می‌گیرد. بنا به قانون مناطق ویژه هر کارگری با شروع اشتغال جز روی حداقل مزد قانونی که همان حداقل دستمزد باشد، نباید حساب کند.

در مناطق ویژه صنعتی دست کارفرما برای هر رفتاری با کارگران یکسره باز گذاشته شده است. کارگر عاری از هر گونه حق پایه ای پا به مناطق ویژه صنعتی میشود و زیر سایه عبارت طلایی "مطابق توافقات قبلی" میتواند هر شرایطی را به کارگر تحمیل کند. ساعات کار، مرخصی هفتگی و میزان مزایا نمونه گویا در این مورد است:

استفاده از تعطیل هفتگی (جمعه)، مرخصی استحقاقی

طبقه کارگر تنها نیروی سیاسی در آن جامعه است که میتواند به دریایی از چرک و کثافت و فریب و دکان سیاسی در فضای سیاسی نقطه پایان بگذارد.

ادامه مناطق آزاد.....

"شرایط و اوضاع و احوال کارگاه" دیگر چه مقوله ای است؟ واقعا جا ندارد پرسید قانون گذار مربوطه چه جانوری است که نه تنها روال و حق برسمیت شناخته شده جهانی برای کار شبانه کارگر را بی اعتبار میسازد، انرا به توافق کارفرما (هر توافقی!) و کارگر نزول میدهد و در همان جا یک سرفصل تازه درندشت و دلبخواه را جلوی روی کارفرما باز مینماید. مبتکرین این قوانین چه دشمنی با کارگر در دل دارند؟

سالانه و تعطیلات رسمی بر اساس توافق دو طرف خواهد بود و هر گاه با موافقت کارگر این مرخصی ها به روز دیگری منتقل شود و یا استفاده نشود، مزایای پرداختی بر اساس توافق طرفین که قبلا اتخاذ شده باشد، خواهد بود (ماده 21).

و بالاخره ، حق شکایت: برای رعایت انصاف باید اقرار کرد که در قانون در موارد متعدد به کارگران حق و مجال شکایت داده شده است. مطابق این قانون مرجع رسیدگی به شکایات کارگران هیئت سه نفره صاحبان قدرت بلکه برای مردم بی دفاع و زیر دست نیز متشکل از کارگر شاک، نماینده کارفرما و نماینده هست. قانون رفتارهای معین را در هر حالت و برای هر کسی، حتی با رضایت کامل فرد قربانی ممنوع میسازد. گونه اختلاف ناشی از اجرای مقررات این تصویب نامه این خاصیت و مفهوم پایه ای قانون است. در همین و قرارداد کار که بین کارگر و کارفرما رخ دهد، بدوا قلموس تلاش طبقه کارگر برای تعیین ساعات کار، دو روز مرخصی هفتگی، ممنوعیت کار کودکان و غیره موضوعیت پیدا میکند.

برای یک کارگر، قانون کار نه محدود به موضوعات مربوط به ابزار کار بلکه تعیین کننده کل زندگی اوست. قانون کار در چه برخورداری کارگر از مسکن، خورد و خوراک، فراغت، بارداری، سلامتی، رفاقت و زندگی اجتماعی، ایمنی محیط کار، ایاب و ذهاب و موارد بسیار دیگر است

بر شدن خوانندگان سطور آخرین مرحله بخش شکایات این قانون را نقل میکنیم:

هرگاه اخراج کارگر از سوی هیأت رسیدگی موجه شناخته نشود، کارفرما را مخیر خواهد کرد تا کارگر را به کار برگردانده و حقوق ایام بلامتلفی وی را بپردازد و یا آنکه در قبال ارسال خدمات 45 روز به عنوان خسارت اخراج بپردازد.

نباید فراموش کرد که "اتفاقا" در همین فصل از کارفرما خواسته شده است که آیین نامه انضباطی محل کار خود را راسا تدوین کند و صد البته مطابق بند 35: "دبیرخانه شورای عالی مکلف است با توجه به شرایط و اوضاع و احوال اقتصادی - اجتماعی، آیین نامه نمونه انضباط کار را با هماهنگی وزارت کار و امور اجتماعی و سازمان هر منطقه تهیه و برای اجرا در اختیار سازمان های مناطق آزاد قرار دهد."

تکلیف آیین نامه انضباطی نوشته کارفرما از قبل روشن است.

آیا مناطق آزاد صنعتی مبشر اشتغال و زندگی بهتر برای کارگران است؟

نه، هرگز!

آدمیزاد در اولین گامهای دستیابی به شعور و برای تفکیک خود از حیوانات، برای تنظیم مناسبات میان یک جمع دست به تدوین و تعیین قوانین زده است. مطلوبیت قانون در دفاع از زیر دستان در مقابل هر کسی است که به هر دلیلی به دیگران زور بگوید. قانون نه فقط برای صاحبان قدرت بلکه برای مردم بی دفاع و زیر دست نیز متشکل از کارگر شاک، نماینده کارفرما و نماینده هست. قانون رفتارهای معین را در هر حالت و برای هر کسی، حتی با رضایت کامل فرد قربانی ممنوع میسازد. گونه اختلاف ناشی از اجرای مقررات این تصویب نامه این خاصیت و مفهوم پایه ای قانون است. در همین و قرارداد کار که بین کارگر و کارفرما رخ دهد، بدوا قلموس تلاش طبقه کارگر برای تعیین ساعات کار، دو روز مرخصی هفتگی، ممنوعیت کار کودکان و غیره موضوعیت پیدا میکند.

مارکس زحمت زیادی بخود داد تا به دنیا نشان دهد "آزادی" مورد ادعای بورژوازی که گویا کارگر با میل خود وارد قرارداد کار با بورژوا میشود، یک فریب کاری محض است. مارکس زحمت زیادی در بررسی حقوق و احترام و ارزش فردی انسانها را بخود هموار کرد تا روشن کند سیستم کارمزدی کارگر را وادار میسازد درب کارخانه را بکوبد و نیروی کار خود را بفروشد. مطلوبیت قانون کار در قلموس بشری از آنجاست که کارفرما از بیکاری و بی پناهی کارگر برای خود مکنت نسازد. آب از سر تدوین کنندگان قانون مناطق ویژه گذشته است. نیازی به مارکس نیست، استدلال از سر تمدن و ارزش انسانها زیادی است، این حضرات را باید بیدار ساخت که یک کودک دبستانی در دنیای متمدن کودک بخاطر بکارگیری یک اسب مطابق این قوانین در مناطق پر شکوه ویژه صنعتی به روی شما تف خواهند انداخت. اما این هنوز ته ماجرا نیست. ماده شماره بیست و یک فاکتور دیگری را نیز به همراه دارد: هر گاه به موجب قرارداد منعقد، کار به صورت نوبتی و یا شب کاری انجام پذیرد، مزایای پرداختی به این قبیل کارها بر اساس قرارداد کار و توافق کارگر و کارفرما و شرایط و اوضاع و احوال کارگاه تعیین خواهد شد.

مارکس زحمت زیادی بخود داد تا به دنیا نشان دهد "آزادی" مورد ادعای بورژوازی که گویا کارگر با میل خود وارد قرارداد کار با بورژوا میشود، یک فریب کاری محض است



ادامه مناطق آزاد.....

هیچ شایسته و بیمه بیکاری که همواره بعنوان خواسته‌های صنفی تخطئه شده اند میتواند تمام عمارت "سیاست اقتصادی بورژوازی" را پوشالی کند.

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ کارگران دلیلی ندارند و نباید به مشاورین سرمایه برای انتخاب بهترین شکل بهره کشی از خود تبدیل شود. این سوال طبقه کارگر نباید باشد. طبقه کارگر در انتخاب شرایط کار و استثمار خود مخیر نیست. همیشه افشار مختلف بورژوازی بوده اند که راه حل موجود، تازه با فرض تعداد کافی سرمایه گذاران مشتاق، حداکثر از رقم ده هزار نفر فراتر نخواهد رفت! مشمولین فرضی این فرصت های شغلی فرضی هر کس و هر جا که باشند باید قطعاً بدانند که جز یک کار موقت با شرایط بردگی و با دستمزدی معادل دستمزد پایه در انتظار آنها ننشسته است.

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ طبقه کارگر تنها نیروی سیاسی در آن جامعه است که میتواند به دریایی از چرک و کثافت و فریب و دکان

سیاسی در فضای سیاسی نقطه پایان بگذارد. بالماسکه سرمایه داخلی، سرمایه خارجی، ملی و کارزا، سرمایه انساندوست و رهایی بخش، سرمایه ربایی، سرمایه

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ این یک مصاف سیاسی - ایدئولوژیک است که میتواند طبقه کارگر را از طلسم "اشتغال" نجات دهد. مشکل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی اشتغال نبوده و نیست. مشکل جمهوری اسلامی بهترین شکل سازمان نیروی کار بر اساس سود دهی آنست

اسلامی، سرمایه صنعتی و ... هر یک با باغ وحشی از بخش اصلی متخصصین هر گونه پیشرفت را در درجه اول به تغییر فرهنگ کار مشروط میدانند. بزعم اینها کارگر ایرانی باید بیشتر کار کند، کمتر توقع داشته باشد و قدر

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ این یک مصاف سیاسی - ایدئولوژیک است که میتواند طبقه کارگر را از طلسم "اشتغال" نجات دهد. مشکل بورژوازی ایران و جمهوری اسلامی اشتغال نبوده و نیست. مشکل جمهوری اسلامی

بهترین شکل سازمان نیروی کار بر اساس سود دهی آنست. طبقه کارگر در ایران منابع طبیعی هست، کارخانه و ابزار بوفور هست، ثروت برای برآه اندازی هر صنعت و هر نعمتی هست، نیاز هست، نیروی کار و سازندگی هست. اما بنا به مقتضیات بهره کشی و استثمار اقلیت حاکم همه امکانات به بیکاری و فقر و ناداری و نادانی بخش عظیم کارکن جامعه تبدیل شده می شود. سه خواست اصلی طبقه کارگر یعنی دستمزد شایسته، کاهش ساعات کار و بیمه بیکاری میتواند دنیای نوینی را بر روی کل جامعه باز کند.

منابع: سایت مناطق آزاد صنعتی در ایران

<http://www.freezones.ir>

عضو طبقه کارگر مجاز نیست هیچ گونه توهمی اینمورد را به دل راه بدهد. بیش از هر کس خود مقامات جمهوری اسلامی بر علیه این توهمات هشدار داده اند. قانون کار مربوط به این مراکز بزبان ساده فارسی در دسترس است. بعلاوه توجه به چند مورد دیگر حیاتی است: اولاً: تعداد کل کارگران استخدامی در تمامی مراکز موجود، تازه با فرض تعداد کافی سرمایه گذاران مشتاق، حداکثر از رقم ده هزار نفر فراتر نخواهد رفت! مشمولین فرضی این فرصت های شغلی فرضی هر کس و هر جا که باشند باید قطعاً بدانند که جز یک کار موقت با شرایط بردگی و با دستمزدی معادل دستمزد پایه در انتظار آنها ننشسته است.

ثانیاً: عقل سلیم و یک محاسبه ساده دلالت بر یک پروسه طولانی از تغییر فضای سیاسی و جلب اعتماد سرمایه داران دارد. بحث بر سر تغییر سیستم بانکی، ریشه کن شدن فساد دولتی، اصلاح ساختار دولتی، تقویت رویه خرید اجناس تولید داخلی ... بخش اصلی متخصصین هر گونه پیشرفت را در درجه اول به تغییر فرهنگ کار مشروط میدانند. بزعم اینها کارگر ایرانی باید بیشتر کار کند، کمتر توقع داشته باشد و قدر کار و کارفرما را بداند! به زبان ساده دهها سال دیگر باید طبقه کارگر با دستمزد حداقل و با قرارداد موقت سود مورد علاقه سرمایه فرضی خارجی و هزینه سنگین دستگاه دولتی را بجان بخرد.

ثالثاً: هیچ تردیدی نیست که حتی در مدینه فاضله انتهای این مسیر، حتی با هجوم سرمایه های خارجی، بنا به مقتضیات پایه ای سرمایه در دنیای امروز جامعه با حداقل سی در صد بیکاری روبرو خواهد بود.

انتخاب و مصافهای طبقه کارگر

مناطق آزاد صنعتی، آری یا نه؟ این سوال گره گاه مسایل اساسی جامعه و حتی منطقه را در خود جمع کرده است. هیچ چیز هیجان انگیزتر از آن نیست که طبقه کارگر در موقعیت و قامت طبقه اصلی جامعه میتواند منافع و سرنوشت خود را در پیش بگیرد. برای اولین بار دنیای سیاسی ایران میتواند روی قاعده روی زمین قرار بگیرد. هیچ چیز هیجان انگیزتر از این نیست که خواست دستمزد

هیچ چیز هیجان انگیزتر از این نیست که خواست دستمزد شایسته و بیمه بیکاری که همواره بعنوان خواسته‌های صنفی تخطئه شده اند میتواند تمام عمارت "سیاست اقتصادی بورژوازی" را پوشالی کند.

راه حل ما کارگران نابودی حکومت سرمایه است!

حداقل زندگی کارگر نیست. مطابق آمار رسمی سهم دستمزد کارگر در محصول نهایی خط تولید، تنها هشت درصد از کل قیمت همان محصولات در قفسه فروشگاهها است. در سی سال اخیر در حالیکه دستمزد کارگران بیشتر و بیشتر به زیر خط فقر رانده شده است، قفسه فروشگاهها مملو از محصولات حاصل تولید همین کارگران بوده است و در عوض وسع کارگران از خرید و بهره گیری از این تولیدات فاصله گرفته است. در سی سال اخیر قیمت ارزان نیروی کارگر بازار احداث ساختمانها و تاسیسات را داغ و پر سود ساخته است، بر گرده کارگر ارزان و بی حقوق کارگر ساختمانی محلات عظیم و رویایی اعیانی شکل گرفته است که خود کارگران حتی از اجازه گذر از این محلات برخوردار نیستند.

دوم: سرمایه داخلی امتحان خود را در دشمنی با کارگر پس داده است.

نسخه کارگر ارزان ایدا محدود به سرمایه های خارجی نبوده است. سالهای سال است طبقه کارگر در ایران تاوان "سود دلخواه" سرمایه هایی را داده است زیر عنوان حفظ تولید داخلی تسمه به گرده کارگر کشیده اند. در طول سالهای متمادی از حمله به سطح

نسخه کارگر ارزان ایدا محدود به سرمایه های خارجی نبوده است. سالهای سال است طبقه کارگر در ایران تاوان "سود دلخواه" سرمایه هایی را داده است زیر عنوان حفظ تولید داخلی تسمه به گرده کارگر کشیده اند

گفته میشود: سرمایه ها به جایی میروند که سود داشته باشد، جایی که کارگر ارزان باشد. عاشق چشم و روی که ما نیستند!

فکرش را بکنید روز چند بار اینرا میشنوید؟ فکرش را بکنید هر روز چند هزار کیلو کاغذ روزنامه ها و ساعتهای پخش رسانه ها صرف تکرار این جملات میشود؟ فکرش را بکنید هر روز چند میلیون دلار صرف حق الزحمه اساتید و کارکشته های فکری و فرهنگی برای توجیه و ترویج این حکم میشود؟ حقیقت این است که این ادعا ها که به اندازه تمام طول وجود سرمایه قدمت دارند، فقط یک چند جمله روی یک کاغذ پاره، یک موضوع دلخواهی بحث و جدل میان کارگران نیستند. راستش سابقه و تجربه زیادی لازم نیست، هر کارگری که دو روز دستش به کاری بند شده باشد میتواند بازگو کند که "سود کارفرما" پتکی است که هر لحظه بر سر او کوبیده میشود که به هر خفتی تن بدهد. تاریخ مبارزه حق

طلبانه طبقه کارگر مملو از اعتراضات پرشور و قدرتمندی است که درست بر علیه این یاوه گویی سود جویانه سرمایه استوار بوده است. ادعا نامه یک کارگر آگاه بر روی یک چهار پایه فرضی در هر تجمع کارگری در پاسخ به ادعای سرمایه چه میتواند باشد؟

اول: سود سرمایه تا همین جا کمر کارگر را شکسته است.

راستی نمایندگان سرمایه از جان ما کارگران چه میخواهند؟ خط آخر "سود سرمایه" کجاست؟ بعد از دستمزدهای فکسنی زیر خط فقر (تازه اگر به موقع پرداخت بشود)، بعد از شرایط برده وار کار و در فقدان کوچکترین امنیت شغلی، مگر جایی برای عقب نشینی بیشتر کارگر باقی مانده است؟ هیچ کس به اندازه دولت با دقت و با ارقام و شواهد لازم بر اوضاع اسفناک زندگی طبقه کارگر خبر ندارد. خود سرمایه داران و نمایندگان و طرفدارانش آدم هستند و برای خرید مایحتاج و سیر کردن شکم هایشان ناچارا از قیمت ها خبر دارند. همه خوب میدانند که در مملکت آنها خبری از بیمه و تضمین

طنز تاریخ
مبارزه طبقاتی
آنجاست که
کارگران بیکار
و بیکاری (که)
تا زمانی نه
چندان دور
بعنوان حاشیه
مبارزه طبقاتی
شناخته میشد)
نقش محوری
را در انقلاب
سوسیالیستی
طبقه کارگر
بعهد میگیرد.

معیشت کارگران یک شبکه مافیایی مشترک از کارفرمایان و دولت رشد کرده است که ارتشاء و اختلاس و ریخت و پاش در دستگاه دولتی پا به میدان گذاشته است. خود این شبکه مافیایی نه فقط دستگاه هر چه نقش کارآمد تری در فریب کارگران و در تصویب قوانین سختگیرانه تری علیه کارگران بخود گرفته اند، بلکه همزمان با سازمان دادن شبکه های تن فروشی زنان، کار کودکان، نا امیدی و اعتیاد کل زندگی طبقه کارگر را به سیاهی و تباهی رانده اند. در طول سی سال اخیر بدون کوچکترین وقفه هر چه که کارگران عقب نشسته و از حقوق پایه ای خود چشم پوشیده اند، یک طبقه سرمایه دار و دولت منسجم تر، پر رو تر، بی رحم و ضد کارگری تر را در مقابل خود یافته اند. در طول سی سال اخیر یکبار دیگر طبقه کارگر تجربه کرده است که هر سر سوزن از انتظار و توهم به قیمت سنگینی برای او تمام شده است. هر کارگر و هر عضو خانواده کارگری باید ببیند که چگونه با هر ذره عقب نشینی از حقوق حقه خود هر کارفرما و هر دستگاه تولیدی در هر گوشه وطن در هیبت یک هیولا سر بر میاورد که حق به

ادامه راه حل ما.....

یک بار هم که شده از سود سرمایه ها بکاهید! قرار نیست که تا ابد کارگر به قیمت فرسودگی خود قربانی سود جویی و مصالح سود جویانه طبقه حاکم شود.

پنج: کارگران کل نظام را بخطر میاندازند.

تجربه زنده طبقه کارگر در ایران گواه اینست که چگونه سود جویی سرمایه راه را بر تولید بسته است. اگر قدرت دست طبقه کارگر باشد از همان روز اول با لغو کار مزدی تولید بر اساس سود پرستی سرمایه را پایان داده و به این وسیله:

چه تولید شود، چقدر تولید شود بر اساس نیازهای کل جامعه محاسبه میگردد.

همه آحاد جامعه بجز کودکان و سالمندان و بیماران مستقما در تولید شرکت کرده و با احتساب لشکر مفت خوران فعلی ساعات و شرایط کار بطرز فاحشی بهبود می یابد.

امکانات وسیع جامعه بجای خانه های مجلل ثروتمندان، زندانها و پادگانها صرف رفع محرومیت مردم زحمتکش میشود.

ادعای بورژواها مبنی بر بخطر

سود جویی کارفرما و توجیه مستشاران دولتی آنها تا کی، تا چند دوره ریاست جمهوری، تا گردن کلفت کردن چند میلیاردر پورشه سوار، تا کدام حد نصاب از تعداد جگرگوشه خانواده کارگری لابلای کار و اعتیاد و فحشا، تا کی باید ادامه پیدا کند؟

منافع کارگران در چرخیدن اقتصاد جامعه و در تولید انداختن کل نظام توسط کارگران کاملاً صحیح است. بیشتر نهفته است. این کارگران هستند جانشان از احتکار و گرانی کالاها به لبشان رسیده است. به جریان افتادن تولید به معنای اشتغال و به معنای تامین زندگی است. در سی سال گذشته تولید یک لحظه متوقف نشده است. اما هر چه کارگران بیشتر تولید کرده اند، خود محروم تر شده اند. در اینصورت چرا باید به خاطر سود جویی رذیلانه طبقه حاکم خود را بیشتر این تباه کند؟ کارگر حق دارد و باید از خود بپرسد تولید چی، برای کی، و تحت چه شرایطی؟

چهار: توقع کارگران سرمایه داران را میترساند. خواست دستمزد کافی برای شاغلین و بیمه بیکاری برای کارگران بیکار است. در زمانیکه طبقه حاکم عرضه و توانایی تامین غذا و پوشاک و مایحتاج پایه ای میلیونها کارگر را ندارد، در زمانیکه ادامه چرخ تولید با تباهی و فلاکت گره خورده است، زمانیکه بورژوازی به تمامی حقوق پایه ای کارگر وحشیانه حمله کرده است، در مقابل طبقه کارگر چاره ای جز دفاع از خود ندارد. برای کارگرانی که از دفاع از هستی خود سنگر بسته اند، لطفاً

راستی چرا باید کارگر به قیمت فرسودگی روحی و جسمی مجبور به اضافه کاری باشد در حالیکه هزاران کارگر دیگر در حسرت شغل با تباهی دست و پنجه نرم میکنند؟

زنده باد حکومت کارگری

تعلق و تعصب طبقاتی کارگری

یک فرد نهفته است. یک فرد که سرنوشت او، خوشبختی او و ناکامی هایش را باید به پای خود او نوشت. این فردگرایی وارونه است. یک سم و یک مانع اساسی در راه ایجاد اتحاد میان کارگران است.

دیدنی است چگونه کارفرماها و تمامی ارگانهای دولتی و مذهبی بیشترین اتحاد را در صفوف خود ایجاد کرده اند. هیچ وقت با این روشنی پارلمان و دولت پادوی منافع کارفرما ظاهر نشده اند، هیچ وقت نیروهای گارد مسلح اینقدر بی پروا در هیبت قره نوکر هر کارفرما گوش بفرمان نبوده است. هیچ وقت از کیسه خزانه عمومی در حمایت از کارفرمایان اینقدر حاتم بخشی مجاز نبوده است. در مقابل چشمان کارگر اکنون طبقه سرمایه دار به معنای یک واحد، یک تنه مشترک سر بر آورده است.

خانواده مقدس بورژوا در ایران

بورژوازی در ایران یک طبقه است، و بیشتر از آن یک قبیله و یک خانواده است. بند ناف مشترک این قبیله "استثمار کار ارزان طبقه کارگر در جغرافیای ایران" است. کارت عضویت این قبیله شما را به دنیای دیگری رهنمون میشود. هر تازه واردی عینکی را به چشم میگذارد که ایران را درندشت حاضر و آماده برای بکارگیری چهل میلیون نفر کارگر آماده بکار ببیند. با کارت ورود به این قبیله دیگر تنها نیستید. در هر شهر و کوره ده ایران، در هر نقطه جهان که سفارتخانه ای دایر است، شما را در آغوش میگیرند. در این قبیله کانالهای ویژه برای دسترسی شما به وام و به سوبسید در هر عرصه ای همواره فراهم است. در این قبیله در را بر روی هیچ عضو دیگر نمی بندند. شما میتوانید نصف شب وزیر اطلاعات و وزیر کار را بیدار کنید تا حق چهار کارگر مزاحم را کف دستش بگذارند. در این قبیله اجازه نمی دهند شکست و ناکامی و در راه تضعیف هدف مشترک مورد بهره برداری قرار بگیرد. بر عکس از هر تلاش و هر ایده در راه هدف مشترک استقبال میشود. اینجا جولانگاه پر رویی و حق بجائی است. اینجا هر کس خود را جزئی از یک حرکت بزرگ، یک خانواده قدرتمند، و جزئی از یک هدف مشترک میبیند. راستی کسی میداند چگونه صد ها هزار کارفرما، از مدیریت سایپا تا صاحب قالی بافی های محله حاشیه شهرستانها، در حرف و استدلال چیزی از رئیس بانک مرکزی کم نمیآورند؟ در خانواده بورژوازی تعلقات مذهبی و ملی کوچکترین محلی ندارد. راستی کسی میداند از کی مبانی اقتصادی کینز جای قسط اسلامی نشست؟ در خانواده بزرگ بورژوازی کسی دیگری را تنها نمیگذارد. هر عضوی انتظار دارد به فریادش برسند و از هر کس انتظار میرود در راه هدف مشترک از خود مایه بگذارد. مثل یک عضو خانواده. درست این آن چیزی است که طبقه کارگر به آن نیاز دارد.

خانواده مقدس کارگری

طبقه کارگر را تبار مشترک و سرنوشت مشترک بهم گره

تصویر مشترک در جامعه امروز ما این است که کارگران در ایران متحد نیستند. سنت های کارگری در دفاع و در پشتیبانی از همدیگر ضعیف تر از همیشه است. تعداد کارگرانی که از منافع فردی خود به نفع کل طبقه چشم پوشی میکنند، نادر است. یک کارگر معترض کمتر میتواند روی پشتیبانی همکاران خود حساب باز کند. کارگران شاغل دست به کلاه خود گرفته اند. کارفرما برای پر کردن اضافه کاری با هیچ مشکلی روبرو نیست علارغم اینکه هر کارگری میداند که اضافه کاری او راه بر بیکاری چند کارگر دیگر باز میگذارد...

روشن است که همه کارگران یکدست نیستند. همه جا تصویر به این سیاهی نیست. در معادن آهن بافق اعتصاب متحدانه کارگران دولت را به زانو درآورد. در عوض نه نفر کارگر معادن طلا آقده را در جمع خود کارگران شلاق زدند. در هر دو مورد بنا به شکایت کارفرما دادگاه کارگران را به شلاق محکوم کرده بود. در مورد بافق حکم دادگاه کان لم یکن اعلام گردید. تردید نیست با کوچکترین شکاف میان معدنچیان بافق، اعتصاب سرنوشت بسیار متفاوت را به همراه میداشت.

هر چه هست، اما تصویر اصلی عدم وحدت کارگران است. در شرایط دشوار بیکاری میلیونی امروز، با گرانی طاقت فرسا، با خطر زندانی شدن تنها نان آور خانواده، با هزار گرفتاری دیگر به نظر طبیعی میرسد که آدمها محافظه کارتر بشوند. وقتی پیدا کردن یک شغل جدید چندان ممکن بنظر نرسد، طبیعی است کارگران دندان روی جگر بگذارند. سوال این است که تکلیف چیست؟ این سوال مثل کنه به گلوی هر کارگر و هر رهبر کارگری چنگ انداخته و جواب میطلبد. قبل از هر پاسخ لازم است که هنوز روی خود سوال مکث کرد.

کارگران ترسو و کارفرماهای شجاع!

تصویری که کارگران از موقعیت خود و طبقه خود میگیرند، با واقعیت منطبق نیست. آینه ای که جلوی روی کارگر گذاشته میشود، ساختگی و فریبکار است. واقعیتی که کارگر جلوی روی کارگر باز میشود، دستکاری شده است. هیچ کارگری هرگز امکان پیدا نکرد که از جزئیات اعتصاب معدنچیان بافق، از داستان اتحاد چهل روزه پنج هزار معدنچی، از چگونگی هنر کارگران در خنثی کردن انواع توطئه حکومت و مدیریت سر در بیاورد اما همزمان جزئیات کامل خبر شلاق معدنچیان آق دره همه جا در اختیار عموم قرار گرفت. لازم است، و همیشه براحتی فراموش میشود، که بخاطر آورد دامن زدن به احساس شکست و ناتوانی در میان طبقه کارگر یک امر تعطیل ناپذیر سرمایه داران و دولت است. هنر اصلی بورژوازی تقلیل موقعیت کارگر به

"سرافت"

کارگری" به این معنا که

کارگران

همدیگر را تنها

نمی گذارند،

کارگران خر

خود را نمی

رانند، جای

کارگر بغل

دست خود را

قاب نمیزند

ادامه تعلق و...

این پاسخ یک کارگر آگاه نمیتواند باشد. شاید یک روشنفکر شکم سیر، یا یک خیر ره گم کرده جریانات بورژوا بتواند از این پاسخ در مقابل "توده های کارگر" قانع باشد، ولی برای یک رهبر کارگری که خود از نزدی با زندگی جهنمی کارگر درگیر است، این جواب فقط خفت آور است. مساله بسادگی اینست که چنین دوره هایی "نمیگذرد"، بر چنین دوره هایی و عقب راندن صفوف طبقه کارگر تمامی و خط پایان ندارد. بورژوازی ایران قراردادهای موقت را، دستمزد زیر خط فقر را، کار کودکان را سازمان داده است. تن فروشی زنان هدف مستقیم این حکومت بوده است. مساله مهمتر اینست که با گذشت زمان کارگران آسیب بیشتری را متحمل خواهند شد.

آیا میتوان به یک شورش کارگری دل بست؟

هر چه که میگذرد انتظار یک شورش و عصیان کارگری بیشتر و بیشتر آب به آسیاب بورژوازی میریزد. تردیدی نیست که موقعیت طبقه کارگر ملات لازم برای یک دوجین شورش را بدست داده است. جا دارد که انتظار تسلیم نشدن و مقاومت را باید در صفوف طبقه کارگر تقویت کرد. اما باید به خاطر آورد که ترس یک مساله فردی نیست. فرد گرایی حاصل تصمیم هر کارگر در خلوت خود نیست. انزوا راه حل فکر شده کارگر برای بیرون کشیدن گلیم خود از آب نیست. آگاهی نه در جمع رهبران کارگری بلکه در میان صفوف کارگران با تجربه عملی از نزدیک گره خورده است. کارگر اتحاد را تجربه میکند. در تحقق آن جای خود را لمس میکند. این اتحاد حتما باید چشم اندازهای بزرگ را به همراه داشته باشد، ولی همزمان باید یک کارگر ببیند که چگونه قدم های کوچک او در خدمت این راه است.

طبقه کارگر در ایران سالهاست که پر تحرک ترین صفوف اعتراضی در جهان را تشکیل داده است. این اعتراضات در تعقیب خواستهای محلی خود تا حد زیادی قدرتمند است. اما این ابعاد بزرگ اعتراضی هنوز قادر به ایجاد روابط عمیق و پایدار در میان کارگران نمیشود. این ابعاد بزرگ اعتراضی منجر به افزایش اعتبار اجتماعی کارگر نشده است. همه چیز به وجود رهبران کارگری که روابط عمیق تر و اعتماد میان کارگران را هدف خود قرار دهد.

زده است. این ناشی از موقعیت اجتماعی ما است. بند ناف زندگی ما به نیروی کار و آنهم به مزدی گره خورده است که در ازای فروش نیروی کار بدست میاید. دو روز در کف کارخانه به هر کارگر جوان میفهماند مزد و شرایط کار او بستگی مستقیم به اتحاد صفوف خود کارگران دارد. سرنوشت مشترک و ضرورت اتحاد کارگران نیازی به توضیح و موعظه ندارد. اینرا کارگر با هوای درون کارگاه با هر دم و بازدم خود استنشاق میکند. خود نفس کار مزدی و خود کارفرما هر لحظه به کارگران "میاموزد" که کارگران در یک صف در مقابل کارفرما ایستاده اند. خود سازمان کار روزانه ده پانزده ساعت کاری به هر کارگری فرصت میدهد که آینه دردها و آمل و نیازهای همدیگر باشند. حتی در "آرام ترین" ساعات، در مقابل هر دست درازی کارفرما نشانه های اعتراض دست جمعی فضا را پر میکند. در مقابل هر مورد اخراج سکوت سنگین در میان همکاران، نگاههایی که با خیره شدن به کف کارخانه از هم دزدیده میشود بیان آشکار عذاب وجدانی است که تک تک کارگران را بسادگی رها نمیکند: کاری که میبایست و میتوانست در دفاع از یک کارگر دیگر بکند ... فردا که نوبت او میرسد آیا کسی از او حمایت خواهد کرد؟

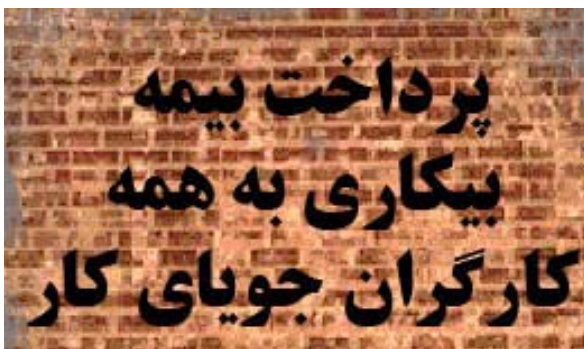
هویت کارگری، خود را عضو خانواده بزرگی دیدن، خود را جای همدیگر گذاشتن که سنگ بنای زندگی کارگران است، دائما مورد حمله سازمان یافته کل طبقه حاکم است. مذهب، ملیت و جنسیت هویتهای قلابی است که از هر جهت کارگران را مداوما مورد حمله قرار میدهد. تفرقه بر اساس کارگران ایرانی و افغانی به جای خود، پای صحبت کارگران پیشرو باید نشست که چگونه در و انفسای بیکاری از طرف امام جمعه ها و استانداران صفوف کارگران را بر اساس اصفهانی و بافقی و یا اهوایی و شوشتری رو در روی هم قرار میدهند.

آن روزی که هر کارگر قدرت خود را در اتحاد با کارگران دیگر ببیند، و برای تقویت این اتحاد از پای ننشیند سنگ بنای تحولات بزرگی در جامعه فراهم میشود. باید عبارت "شرافت کارگری" را در کل جامعه سر زبانها انداخت. "شرافت کارگری" به این معنا که کارگران همدیگر را تنها نمی گذارند، کارگران خر خود را نمی رانند، جای کارگر بغل دست خود را قاب نمیزند. فکرش را بکنید در فلان شهر کارگران اعلام کنند که کار و گدایی کودکان را نخواهند پذیرفت و بجایش کودکان را به کلاسهای سوادآموزی محله سپرده اند، فکرش را بکنید کارگران خانواده همکاران زندانی را در آغوش بگیرند. این پدیده ها دستمایه تشکیلات و مبارزات بزرگ خواهند بود.

برای تغییر اوضاع چه میشود کرد؟

آیا باید منتظر بود که این دوره بگذرد؟

آن روزی که
هر کارگر
قدرت خود را
در اتحاد با
کارگران دیگر
ببیند، و برای
تقویت این اتحاد
از پای ننشیند
سنگ بنای
تحولات بزرگی
در جامعه فراهم
میشود.



سنگ مفت. کارگر مفت!

عجولتر تشریف دارند.

با حضور در سمینار "موسسه آموزش عالی ثروت آفرینان" در سالن مجلل و با حضور چند صد شرکت کننده مشتاق و سراپا گوش، از میان رگبار عبارتهای پرطمطراق اقتصادی سخنران در جلوی صحنه فراخ و مجهز به تکنیک بالای صدا و نور و اسلایدها، کمی طول میکشد تا از حرف حساب سمینار سردر بیاورید. از اینجا بعد هر چه بیشتر دستگیرتان میگردد که مانورهای پرفسور سخنران با عبارتهای "فرآیند مدیریت استراتژیک" و دیالکتیک میان چشم انداز و رسالت (vision و mission) و امثال آن چیزی بیشتر از لغت و لعاب در حاشیه یک حقیقت ساده در جامعه ایران نیست. موسسه آموزش عالی ثروت آفرینان یک نمونه بنگاه جدی از یک بازار بزرگ میلیاردی است که در ازای ورودیه معادل نیم میلیون تومان برای هر سمینار به علاقمندان آموزش میدهد که

بنیاد نظام سرمایه داری بر فردگرایی، تبعیض و کثیفترین خصایص انسانی چه نسبت بخود و چه نسبت به هموعان خود استوار است. از این لحاظ موج متخصصین جدید ایران خود چیزی بیشتر از شعبه های حرفه ای شناخته شده و قدیمی تر از همپالکی های امریکایی و اروپایی خود نیستند.

به "رقص عقابها" پیوندند، چگونه در آن مملکت پولدار بشوند و مهمتر اینکه چگونه ثروتمند بمانند؛ و نباید از قلم انداخت که مدرسین مربوطه اندرز نمیدهند، بلکه

زبانشان بیشتر به تشر و سرکوفت شباهت دارد.

همهمه و بوق و کرنای شگفتگی خلاقیتها در ایران با همه شعبات و تعبیرها بر یک محور مشترک، بر وجود یک طبقه کارگر ارزان و خاموش استوار است. بنگاههای مورد نظر و موج همراه آن از مافیای درونی حکومت، از آقازاده ها، از رانت خواری و دزدان بورس فاصله دارند. اینجا بحث بر سر تولید و رقابت و افزایش بهره وری سرمایه است، اما یک کلمه در مورد طبقه کارگر گفته نمیشود. اینجا اقتصاد دانانی هستند که ته و توی مدیریت سرمایه از بازاریابی تا کانتکسهای اجتماعی و فرهنگی درونی شرکتها را میشناسند، خوب میدانند که سود از تولید و از کار صورت گرفته در زمین سرد بتونی کارخانه بدست میاید، اما زبانشان در مورد کارگر که میرسد بیکباره لالמוنی میگیرد. در سایتها، کتابها و اجلاس اینها اثری از خمینی و اقتصاد توحیدی و ابراز وفاداری به بقا نظام یافت نمیشود ولی کل موجودیتشان را به جوهره حکومتشان بر علیه طبقه کارگر مدیون هستند. چرا که نه؟ یک خوان نعمت بیهمتا، بیست میلیون کارگر کت بسته در مقابلشان گسترده شده است.

بنام نامی قانون 90 در صد کارگر آن جامعه از هرگونه

ثروت، ترقی، رویا، سوکسه، قدرت، پیروزی ... با باز کردن لای درب سالن سیلابی از عبارات فریبده شما را در خود میبلعد. در چند سال اخیر بازار بسیار بزرگ و پرمشتی برای بنگاهها و متخصصین اندرزه های ویژه موفقیت در بازار و تجارت شکل گرفته است. تعداد کتابها و بنگاههای مشاورتی از شمار خارج است. در میان علاقمندان از زن و مرد، معمم و مکلا و اقشار مختلف دیده میشوند؛ اما مهمترین نکته اینست که جایی برای خزعبلاتی از نوع دعاو نذر و صدقه و طلب بخشایش الهی وجود ندارند. اینجا نه محلی برای پرسه زدن در عالم لابلای خیالات، بلکه حریم انسانهای (بقول خودشان) با جربزه و پیگیری است که رویاهای خود را جدی میگیرند. در میان مدرسین و سخنرانان گوش تا

گوش از اقتصاد دانان و سرمشقه های بکارگیری موفق نسخه های مورد بحث نشسته اند. اینها قوانین و

اکتورهای بازار تولید و تجارت در ایران را فوت آبد. اینها در یک کلام کلید داران راه و چاه جاه طلبی مالی اند و حرف دهان خود را میفهمند.

سرمایه داری همواره خود را بعنوان بهترین نظام برای رشد و تعالی فردی قلمداد کرده است. در همه جای دنیای سرمایه داری جایگاه اجتماعی افراد با توانایی و لیاقتهای فردی ترجمه شده است. طبقات حذف میگردد، سرمایه دار کسی است که موقعیت ممتاز خویش را به توانایی و تدبیر خود و آبا و اجدادش مدیون است، و کارگر کسی است که خود مقصر سرنوشتی است که آگاهانه برای خود و فرزندانش رقم زده است. در این نظام سود سرمایه حاصل زرنگی و موقعیت شناسی سرمایه معرفی میشود و پدیده کار، توانی است که کارگر تا آخر عمر، نسل اندر نسل با همه خانواده اش، بخاطر تنبلی و کودنی خود میپردازد. بنیاد نظام سرمایه داری بر فردگرایی، تبعیض و کثیفترین خصایص انسانی چه نسبت بخود و چه نسبت به هموعان خود استوار است. از این لحاظ موج متخصصین جدید ایران خود چیزی بیشتر از شعبه های حرفه ای شناخته شده و قدیمی تر از همپالکی های امریکایی و اروپایی خود نیستند. با این فرق کوچک که نوع ایرانی تازه پا گرفته بسیار جری تر، با افق تر و

در این نظام سود سرمایه حاصل زرنگی و موقعیت شناسی سرمایه معرفی میشود و پدیده کار، توانی است که کارگر تا آخر عمر، نسل اندر نسل با همه خانواده اش، بخاطر تنبلی و کودنی خود میپردازد.

ادامه سنگ مفت.....

هم نقطه نظرانی را یادآوری مینمایند!

قمزهای مدیریتی و خصوصیات فردی (عجالتا مد است که خود را با انیشتن مقایسه میکنند!) این جماعت برای نسل زنده کارگری که با دستهای خود هتل ها و ساختمانهایشان را ساخته اند، کارگرانی که در قعر پرسود ترین معادن دنیا هر روز دهها بار از کام مرگ جسته اند، برای کارگرانی که صنعت پتروشیمی را با دستمزدهای ناچیز در قتلگاهی بنام عسویه به یک غول تبدیل ساختند و سالها بعد از مسمومیت محیط کار هر روز خون استقراغ میکنند؛ از زبان آرشیو پرونده اتهام کارگرانی که از اوین سر درآوردند؛ روایتی تکمیلی دیگری دارد. "شم اقتصادی" عنوان یکی از پرفروشترین سمینارهای موسسه آموزش عالی ثروت آفرینان است. شم سود آوری سرمایه حکم میکند که میتوانند به آینده

درخشانی در ایران حساب کنند. تحرک موسسات کار آفرینی و ثروت سازی بسیار جدی و واقعی است. اما در این میان بمراتب

مهمه و بوق و کرنای شگفتگی خلاقیتها در ایران با همه شعبات و تعبیرها بر یک محور مشترک، بر وجود یک طبقه کارگر ارزان و خاموش استوار است. بنگاههای مورد نظر و موج همراه آن از مافیای درونی حکومت، از آقا زاده ها، از رانت خواری و دزدان بورس فاصله دارند.

وضع موجود بوده است. سی سال اخیر سرمایه و حکومتشان در ایران از "درخشانترین" فصول این تاریخ خواهد ماند.

واقعی تر و جدی تر اینست که در مورد "آینده درخشان" کسی برای این نابغه های کاردان اقتصادی تره هم خرد نمیکند، ویولون اول این ارکستر در دست دوایر امنیتی رژیم قرار دارد. بیان نامه شکست و پراکندگی طبقه کارگر ایران، ابراز لیاقت دستگاههای سرکوب برای تدویم تعادل قوای موجود است که باد به بیرق اقتصاد دانان انداخته است.

سی سال پیش در روزهای انقلاب و پس از فرار شرکتهای خارجی، کارگران شرکت نفت در خوزستان با بکارگیری وسایل از کارافتاده قبلی، بخش اکتشاف و حفاری صنعت نفت را بازسازی کردند. خلاقیت و توانایی آن کارگران دنیا را شگفت زده کرد. سندیکای شرکت کنترل تولید را بتمامی در دستهای خود داشت. دخالت مستقیم کارگران در مراکز صنعتی بزرگ ایران سندی زنده بر توانایی بدون چون و چرای کارگران در گردش تولید بود. شوراهای کارگری در صدد اسکان مردم زحمتکش در صدها ساختمان خالی و صدها قصر بودند. تنها گوشه هایی از این تجربه کافی است هر کس و بیش از هر کس خود طبقه کارگر را متقاعد کند که رشد سرسام آور تکنیک میتواند به رفاه و سعادت مردم هم منجر گردد. از آنروزها تا کنون رشد ثروت و دامنه امکانات در آن جامعه باور

حفاظ قانونی معاف اعلام شده اند. بنام نامی کارفرما میشود هر تعداد از این کارگران را تحت هر شرایطی بکار کشید، دستمزدشان را نداد، از بالای داربستهای ساختمانی جنازه شان را نقش اسفالت خیابان نمود، در فضای مسموم پتروشیمیها سرطان به رگهایشان تزریق کرد، اعتراض کردند با یک تلفن واحد آماده و دوره دیده سپاه را بجانشان انداخت، و دست آخر فرق نمیکند اگر "پروژه کار آفرینی و پروژه ثروت آفرینی" صرف نکرد؛ کرکره را پایین کشید و رفت. همان قانون امنیت اموالتان را تضمین میکند. بنام قانون 70 درصد کارگران و خانواده هایشان زیر خط فقر نگه داشته میشوند تا به هر شرایط کاری تن بدهند. تاریخ سرمایه داری همه جا سرشار از نابرابری و استثمار وحشیانه به کارگر و همزمان سخیف ترین روشها برای توجیه

این داستان تازه به "هیجان انگیزترین" قسمتهای خود رسیده است.

بازار بنگاههای ثروت آفرین و کارآفرین در ایران به معنای واقعی کلمه سکه است. چراغانی و فضای مملو از خنده و صمیمیت در رد و بدل تجربیات و روحیه دادن به همدیگر، فضایی بقول خودشان حرفه ای و بی شائبه (اسم رمز برای فضایی فارغ از قران و تکبیر و صلوات) از مشخصات بارز اجتماعات این بازار است. اینجا از دنیای دیگری در دل آن جامعه سر در میاورید، آشنایی با پرسوناژها، سرگذشت و دلمشغولیهایشان خالی از لطف نیست. به یکباره در عرض دو سه سال چهره های دیگری جلوی صحنه آمده اند، سرمشق بحساب میایند و صندلیهای ردیف اول سازندگان "ایران فردا" را به خود اختصاص میدهند. پدر گچ ایران، سلطان سس ایران، حاجی ترانسفر، پدرخوانده فولاد، پدر دیزل سنگین، ورشکسته ای که میلیارد شد و سلسله طولانی از میلیاردرها که در طی همین یکی دو دهه به غولهای تولیدی تبدیل شده اند؛ نمونه هایی از شخصیتهای روز بحساب میایند. عکس خانوادگی را به روزنامه ها میدهند، با سربلندی سهام و درآمد و پستهای مدیریت عامل خود را برمیشمارند، و با کمال میل در زمینه پرورش کودکان، اینکه باید پولدار باشند یا پولساز

تاریخ سرمایه داری همه جا سرشار از نابرابری و استثمار وحشیانه به کارگر و همزمان سخیف ترین روشها برای توجیه وضع موجود بوده است.

ادامه سنگ مفت.....

عناوین "قطار جادویی"، "ده فرمان موفقیت"، "نردبان ترقی" و ... معرفی میگردد؛ همگی این میان بر ها به تخت سینه طبقه کارگر کوبیده میشود.

در غیاب سندیکای کارگران شرکت نفت و شوراهای کارگری، امروز ایران سرزمین رویاهای گله گشاد است. عجالا اگر شما هم وسوسه گرفتن کره از آب را در سر دارید میتوانید بخت خود را با کمک وزارت کار در ایران آزمایش کنید؛ سنگ مفت، کارگر مفت! دنیای وارونگی خلایق و انسانیت حکم میراند.

نکردنی است، قدرت مولده کارگر هر روز مرزهای تازه تری را پشت سر گذاشته است. اما همه این پیشرفتها به مثابه یک کابوس پایان ناپذیر در همه عرصه های زندگی، در کار کودکان، در خود فروشی خواهرانش، در جنگ ناتمامش با فرسودگی جسم خویش، در تلنباری از حسرت و آرزوهای دست نیافته ترجمه گشته است.

علم بهتر است یا ثروت؟ در تحولات پر تحرک در جامعه ایران کمتر کسی وقت و حوصله تفحص حول فلسفه بافیهای کلیله و دمنه را پیدا میکند. با کار کردن و کار کردن بجایی نمیرسید اینرا صغیر و کبیر آن جامعه میفهمند. بحث بر سر یک راه میان بر ایرانی است که با

پاسخ به یک سوال

در پانویس یکی از مقالات منشره در نشریه علیه بیکاری از طرف یکی از مراجعین سوالی درباره مردم و نارضایتی آنها طرح شد. متن سوال و پاسخ ما در ادامه در دسترس شماست.

سوال:

چرا مانند سال ۵۷ که ان زمان بعنوان مثال :گوشت کیلویی ۸ تومان بود..ریختند به خیابانها که ما ..شاه را نمیخواهیم...

امروز ایران این چنین غارت شده و میشود..فقر و بیکاری ،اعتیاد و فحشا بیداد میکند..چرا مردم نمیریزند به خیابانها؟

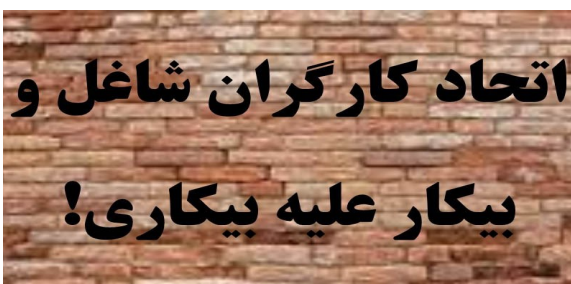
پاسخ:

من جواب ساده ای به سوال "چرا مردم به خیابانها نمیریزند" ندارم. من مطمئن نیستم که "مردم" مد نظر من و مطرح کننده سوال یک چیز باشد. بنیاد فکری من به من میگوید ایران یک جامعه عمیقاً طبقاتی است. طبقه سرمایه دار ایران گرد جمهوری اسلامی بمراتب عاقل تر، منسجم تر و متحد تر و بمراتب پر رو تر است. این طبقه و نمایندگان بیشمارش در دانشگاهها و ژورنالیستها و احزابی مثل اکثریت اتفاقاً در خیابان هستند. اینها سر هر گردنه را گرفته و نغمه تسلیم میخوانند. در این مورد خیلی بیشتر باید حرف زد. اما در مورد مردم محروم چه میشود گفت؟ من فکر میکنم بی انصافی است اگر اینهمه اعتصاب و اعتراض را ندیده بگیریم. بی انصافی بزرگتر در حق انقلاب آن مردم علیه شاه است اگر آنرا برای گوشت کیلویی هشت تومان بنامیم. آن یک انقلاب بر حق بود، انقلابی عظیم که به شکست کشیده شد. پایان آن انقلاب سال ۱۳۶۰ بود، میتوانم خواهمش کنم انقلاب دیگری را در دنیا نام ببرید که زیر بار کشتار اینچنین کمر راست کرده باشد؟

من هم در این تفکر عمیقاً شریک هستم که مردم در ایران مستحق حکومت و زندگی بهتری هستند. تا همین جا مقاومت مردم برای من ستایش آمیز است، فقط مقایسه میان آنچه

جمهوری اسلامی میخواست باشد و امروز هست، در تمام زمینه ها، گویاست. منم ارزو میکنم که در ایران انقلابی شود و مثل زمان شاه یکباره دودمان این حکومت را بر باد دهد. اما شخصاً فرمولبندی "چرا مردم بر نمی خیزند" را نمی پسندم. در این یک طعنه نهفته است. در مورد دیگران نمی دانم ولی در مورد شخص خودم زیاد مطمئن نیستم آنطور که از این عبارت بر میآید اگر بجای یک کارگر معدن یا یک کارگر بیکار میبودم حتماً با جان خود و نان خانواده ام اینچنین بی پروا بازی میکردم. باز میتوانم ببرسم چرا با همین طعنه در مورد چهل میلیون امریکایی که در فقر و تحقیر بمراتب بدتری بسر میبرند صحبت در میان نیست؟ من اگر در تهران بودم، حرفم در میان یک تعداد کارگر برو میداشت حتماً جلوی ماجرا جویی آنها را بخاطر گوشت کیلویی هشتاد هزار تومان میگرفتم. ...

هیچ انقلابی بر اساس اراده کسی رخ نداده است. هیچ انقلابی با شرط چاقو برای پیروزی هرگز رخ نداده است. تقریباً همه انقلابات شکست خورده اند. من شصت سال عمر دارم و یک انقلاب دیده ام. با تجربه نزدیک خود دیده ام که مردم زحمتکش که بار اصلی انقلاب را بر دوش کشیده اند، چگونه برای شکست توهمات و آرزوهایشان بمراتب بدتر از پروسه انقلابشان سلاخی میشوند، و تاوان بعدی که در زیر چکمه های ارتجاع به حکومت رسیده از طرف کسانی که درس عبرت میدهند، هنوز بدتر است. سوال پیش من اینست که مردم حتی اگر بخواهند، چرا باید انقلاب کنند؟ چرا باید با تجربه انقلابی که کرده اند دوباره به خیابان بیایند و داستان ۵۷ را تکرار کنند؟ آیا بهتر نیست اینرا به حساب عقل عمومی گذاشت که در بلیشوی فعلی صبر پیشه کنند تا این آنها از آسیاب بیافتند؟ آیا بهتر نیست امیدوار بود مردم دنبال هر پرچمی نیافتند؟



همه و
بوق و کرنای
شگفتگی
خلایقتهای در
ایران با همه
شعبات و
تعبیرها بر
یک محور
مشترک، بر
وجود یک
طبقه کارگر
ارزان و
خاموش
استوار است

ده سالی که ایران را لرزاند

روزی که "کارفرما هر وقت عشقش کشید، بتواند دُم کارگر را بگیرد و بیاندازد بیرون" رویای مشترک بورژوازی ایران است. تک تک کلمات این پلاتفرم را بخاطر بسپارید! ساختار لمپنازه این تقصیر کسی نیست. محترم ترین مقامات حکومت کارگران بیکار را "علاف" و تن پرور و مفت خور نامیده اند. در بندهای بعدی باید از اختیارات کارفرما گفت که هر وقت عشقش کشید دستمزد بپردازد، هر وقت عشقش کشید قوه قضائیه را شلاق بدست به جان کارگران اخراجی بیاندازد. یک پلاتفرم، یک معجزه که بر متن یک لجنزار آنرا شکل دادند.

"احزاب و دولتهای بورژوایی را نه بر اساس ادعاها بلکه بر اساس پراکتیک و نتیجه عملی سیاستهایشان باید قضاوت کرد." مارکس در اثبات این حکم و آگاه سازی کارگران پیچیدگی زیادی را پشت سر گذاشت. تجربه زنده کارگر ایران گواه طبقه بورژوا است که در عمل بیکاری را سازمان داده است. "مشکل" این دولت در اینست که با چه زبانی باید این مردم را متوجه کند که قرار نیست بیکاری حل شود. مشکل در اینست که حرفهای "صادقانه" و روشن حکومت بخراج کارگر جامعه نمی رود و حاضر نیست دست از توهم خودساخته خویش بردارد.

نسل بیکاری

سیاستهای بیکار سازی، تعطیلی مراکز تولیدی و اخراج و تعدیل نیروی کار که از زمان ریاست جمهوری رفسنجانی شروع شده بود در طول ریاست جمهوری خاتمی به پایان خود نزدیک شد. در دنیای پر از دعوای درون جناحی اما همزمان یکی پس از دیگری در یک پلاتفرم مشترک با سرعت سرسام آور از مصوبات و پروژه های تاریخ ساز یکی پس از دیگری قوانین

بیکاری برای بورژوازی در طول تاریخ فرصتی بوده که در جنگ زرگری میان احزاب درون خانوادگی در راه خواستهای طبقه کارگر سنگ اندازی کنند. گفته میشود بورژوازی از پدیده بیکاری برای خود یک نعمت میسازد. اینجا باید گفت "بیکاری" برای بورژوازی در ایران یک "معجزه" بوده است

از هر نشانی از امنیت شغلی کارگران پاک میشود. این دوره را باید دوره حراج حقوق و حرمت و ارزشهای فردی و اجتماعی طبقه کارگر و کل جامعه دانست. قانون کار، حاصل سالها مبارزه به یکباره دود شده و به هوا میرود. دستمزد، امنیت شغلی، بیمه ها، مقررات نازل بر ساعات و شرایط کار؛ در یک گانگستریسم آشکار تاراج میگردد. صفحات روزنامه ها در میان تلنباری از بازی دلچک مابانه ارقام و منحنی های بغایت پوچ و مسخره هر روز میتواند، هر بخشی از زندگی شهروندان را با مخاطره روبرو سازند. این دوره، دوره رکود و بحران و کسر بودجه است، اما سهم بی سابقه ای از خزانه عمومی به جیب ورشکستگی و ورشکسته ها میرود. این دوره سال پس از سال شعار نظم و صرفه جویی برافراشته میشود تا ساختار دولت رسماً با فساد و ارتشاه در تنیده گردد. این دوره ای است که بخش عظیم طبقه کارگر بیشتر و بیشتر کار میکند و با هر گام تعداد بیشتری از همین طبقه به کام بیکاری و تباهی فرو میرود سه محور اصلی در حمله مستقیم به معیشت طبقه کارگر در این دوره به اوج خود میرسد.

اول، دستمزدهای پرداخت نشده: ساکنین خطه ایران شانس

هنوز هم رسم است دوره های تاریخی با تحولات معینی اسم گذاری میشود. تحولاتی که زندگی مشترک مردم یک سرزمین را تحت تاثیر قرار میدهند. مشخص کردن چنین دوره هایی و هر گونه نام گذاری آنها همواره با لغزشها و ملاحظات همراه است. هیچ اما و اگر نمیتواند مانع بشود که ده ساله جاری در ایران را "دوره اسارت بیکاری یک ملت" نام نهاد: ده سالی که ایران را لرزاند! کمتر دوره را میتوان در تاریخ دنیا یافت یک پدیده با چنین سرعت و چنین عمقی زندگی مشترک یک ملت را در خود بلعیده باشد. مهر "بیکاری" بر دنیای سیاست و مناسبات طبقاتی، بر کشش و کوشش روزمره، بر باورها و امید و ناامیدی، بر زبان و ادبیات، بر ارزشهای فردی و اجتماعی حاکم بر جامعه ایران شگفت انگیز و غیر قابل انکار است.

هنوز هم در کتب اقتصاد در توجیه مشقات حاصل از مناسبات سرمایه داری از "دستهای نامرئی بازار" اسم برده میشود. قبل از اینکه کودک پنج ساله یک خانواده کارگری به این حکم بخندد، صف طولانی از صاحب منصبان، از وزرا و وکلای را ردیف میکنند که برای بیکاری نقشه میریزند، قانون میآورند و میبرند، فخر میفروشند و با خونسردی در مقابل عواقب خانمان برانداز آن شانه بالا میاندازند. این دهه برای آیندگان تاریخی است که سیمای سیاسی ایران از پلاتفرم دولتها و ارگانهای حکومتی تا تصویر مشترک عمومی مردم از خوشبختی به یکباره از هر گونه بلند پروازی تهی شده و به کف خیابانها سقوط میکند: یک شغل و نه بیشتر!

بیکاری برای بورژوازی در طول تاریخ فرصتی بوده که در جنگ زرگری میان احزاب درون خانوادگی در راه خواستهای طبقه کارگر سنگ اندازی کنند. گفته میشود بورژوازی از پدیده بیکاری برای خود یک نعمت میسازد. اینجا باید گفت "بیکاری" برای بورژوازی در ایران یک "معجزه" بوده است. در تاریخ سیاسی سی سال اخیر آن جامعه و در دل یک کشمکش حاد و بلاوقفه و چه بسا خونین در میان بالایی ها، اما یک وحدت نظر در میان بورژوازی ایران نضج پیدا کرده است. این وحدت نظر حول باز سازی اقتصادی ایران است که به آن عقلانی سازی نیروی کار نام داده اند و بیکار سازی هسته اصلی آن را شکل داده است. تاریخ مدرن ایران، درست از فردای انقلاب سال 57 در زیر سایه "بیکاری چیست؟ و راه حل آن کدام است؟" شکل گرفت. در آن جامعه از تندروان تا اصلاح طلبان، از رفسنجانی تا احمدی نژاد، از سبزها تا طایفه شریعتمداری، از آیت الله ها تا تکنوکراتها خرخره همدیگر را جوییده اند؛ در عین حال هر یک به سهم خود در شکل گیری یک صف قدرتمند بورژوایی حول پاسخ مشترک به این سوال زیر بغل همدیگر را گرفته اند. آن

در دنیای پر از
دعوای درون
جناحی اما
همزمان یکی
پس از دیگری
در یک پلاتفرم
مشترک با
سرعت سرسام
آور از مصوبات
و پروژه های
تاریخ ساز یکی
پس از دیگری
قوانین از هر
نشانی از امنیت
شغلی کارگران
پاک میشود



ادامه ده سالی.....

آورده اند
ترین فصول تاریخ سرمایه در ایران و جهان ثبت نمود. در این دوره نیروی کار تقریباً مجانی کارگر ایران و چهار میلیون کارگر افغانی در مشقت سرمایه دار ایران قرار گرفت. مهمترین مشخصه این دوره نامحدود بودن نیروی کار در دسترس کارفرمایان است. میلیونها، ده میلیون، بیست میلیون، سی میلیون، چهل میلیون، زن یا مرد، کودک، با هر دستمزدی و یا بدون دستمزد، بدون هیچ حفاظی در اختیار کارفرمایان بوده است. در تاریخ توحش سرمایه نام ایران بعنوان خطه ای که در آن کشتن کارگر در محل کار بلامانع است، جاودانه خواهد ماند.

بناگاهان تاریخ به عقب برگشت و "صنایع" فراموش شده رونق تازه پیدا کرد. بدون نیاز به یک چهار دیواری، بدون نیاز به بیل و کلنگ، بدون نیاز به یک کاغذ پاره قراردادی، بدون نیاز حتی به وعده دستمزد؛ میلیونها کارگر به جان معادن کار افتاده، گیاهان بیابانها، به جان آشغالهایی انداختند. مرگ، مرگ بر اثر بیکاری و گرسنگی محرک رونق "صنایعی" گردید که سود سرشاری را نصیب نسل جدید سرمایه داران ایران ساخت. مطابق محاسبات اداره آمار هر کس با دو ساعت کار در طول دو هفته گذشته، شاغل محسوب میشود! حق با اداره آمار است. شرایط کاری یک کارگر در ایران همبند مستقیم و تنگاتنگ با بیکاری گره خورده است.

نساجی ها و قالی بافی ها هر یک با یک تا دو میلیون کارگر باید به مثابه تقاطع میان دو پدیده مرگبار، از یک طرف بیکاری و از طرف دیگر کار شاقه، و بعنوان شاخص این دوره شکستگی بورژوازی ایران ثبت کرد. از دهه دوم حکومت جمهوری اسلامی احیای نساجی ها با کمک مستقیم دولتی دهها هزار کارفرمای جدید در ایران متولد شد. آنچه که در ابتدا پروژه بازسازی صنایع ملی اسم گرفت خیلی سریع پرده از یک کلاشی مرگبار برداشت. در حالیکه موج تجمع کارگرانی که با ماهها و سالها دستمزد پرداخت نشده با گارد ویژه سرکوب گلاویز بود؛ کارفرمایان از فرش زمینهای کارخانه های مربوطه "پول مفت پارو کردند". این عبارت سر زبانها گویا است. اما پرونده این کلاشی بزرگ را باید با رسوایی تمام عیار همه کسانی که در سوگواری ورشکستگی نساجی ها دال بر "ناتوانی دولت در سازمان دادن اقتصاد" و "ایجاد فرصت های شغلی واقعی" در بوق کردند، بهم گره زد. عبارات مشعشع ذکر شده ستون فقرت فکری حاکم بر جامعه را نمایش میگذارد که هرگز نتوانست از زاویه استثمار کارگران در لابلای چرخ دنده های ماشین های ریسندگی خواهان تعطیلی فوری این مسخره بازی گانگستری گردد.

وضعیت صنعت فرشبافی از این بدتر است. با این تفاوت که این صنعت بر دوش یک میلیون انسان کماکان در گردش است. بکارگیری عبارت "صنعت" در تولیدات فرشهای دستباف یک طنز تاریخی است. "صنعت" با یک ظنین مثبت به استفاده از ماشین و کاهش درد و فرسودگی کارگران وجه تشابهی با تولیدات فرش که دقیقاً به سبب هزار سال پیش کار کودک و پشتهای خمیده را میطلبد، ندارد. دشمنی بورژوازی ایرانی با بیمه بیکاری کاملاً بجاست. با پیدا شدن کوچکترین اثری از بیمه

که بنا به روایت پروردگار بنا به تعریف ادیان ابراهیمی پوچ و من درآوردی است، در غیر اینصورت با کوچکترین اثری از یک خداوند عادل، خداوندی که در همین دنیا میتواند بر علیه بندگان گنه کار به غضب درآید، میبایست خاک ایران به توبره کشیده شده باشد. دستمزدهای عقب افتاده داستان ملت لعنت خورده ای است که در آن از یک طرف حاصل کار و عرق جبین توده عظیمی با یک "نُج" رسماً، علناً و قانوناً به جیب زده می شد (و میشود) و از طرف دیگر قربانیانش و توده عظیم ناظر جز تماشا و سر تکان دادن کاری نکردند! آیندگان در تاریخ این دوره از عدم اثری از به آتش کشیدن مسجد و منبر و وزارت کار و ساختمان خانه کارگر انگشت بدهان خواهند ماند. هیچ اداره دولتی مسئولیت ثبت این دزدی و جنایت را بعهده نداشت و ندارد. هیچ مرجع قانونی و هیچ بند قانونی برای ثبت شکایات کارگران هرگز معین نگردید.

دوم، پروژه های کار آفرینی: این پدیده چیزی جز وادار ساختن یک جویای کار به کار مجانی نیست. جلوه حکم "دولت در خدمت منافع طبقه بورژوا" در قالب این پدیده به زمخت ترین و زننده ترین شکل خود بروز پیدا میکند. حتی برای یک عضو طبقه کارگر و دشمن حکومت سرمایه طرف شدن با وزیر کار در این هیبت "کسر شان" باید باشد! مطابق این طرح وزارت کار راساً با زور و با گرو گرفتن نان، یقه جویای کار نگون بخت را گرفته بدست کارفرمای سپارد، وزارت کار نظارت بر کیفیت کار و اساساً مجانی بودن آنرا راساً به انجام میرساند. وزارت کار رسماً پیشراقتی "وعده استخدام در پایان پروسه" را بعهده میگیرد. و هر چند یکبار وزیر کار با نیش تا بنگوش باز برای خود و کارفرمایان بخاطر ایجاد فرصتهای شغلی طلب دعای طول عمر میکند. بر مبنای آمار دواير کارآفرینی وزارت کار در استانهای مختلف سالانه قریب یک میلیون نفر در قالب این طرح بکار گرفته میشوند.

سوم، اختگی بیمه بیکاری: سال ۱۳۹۳ را میتوان سال پرتاب طرح بیمه بیکاری به سطل آشغال نامید. در آخرین ماههای ریاست جمهوری احمدی نژاد با حکم شورای نگهبان سقف پرداخت بیمه بیکاری بر اساس میزان پیش بینی شده در بودجه سالانه پرونده فکاهیات بیمه بیکاری در ایران بسته شد. با فرض اینکه همه مشمولین واقعا کارگر باشند کل تعداد دریافت کنندگان بیمه بیکاری از ۲۳۰ هزار نفر فراتر نرفته است. وزیر کار هفته قبل آخرین آمار را ۱۷۰ هزار نفر اعلام کرد. این رقم دربر گیرنده کمتر از ۱ درصد کل بیکاران مطابق محاسبات دولتی است.

دوره ای که بورژوازی ایران خود را کشف کرد!

سه دهه اخیر و بخصوص دهه اخیر را باید بهترین و پر جوشش ترین دوره های تولید در تاریخ ایران محسوب کرد. در طی این سالها اساساً به یمن بیکاری و بی پناهی مطلق طبقه کارگر یک دور جدید از تولید در ایران براه افتاد. این دوره را باید از سیاه

نساجی ها و قالی بافی ها هر یک با یک تا دو میلیون کارگر باید به مثابه تقاطع میان دو پدیده مرگبار، از یک طرف بیکاری و از طرف دیگر کار شاقه، و بعنوان شاخص این دوره شکستگی بورژوازی ایران ثبت کرد.



ادامه ده سالی.....

کارگر ایران در مقابل پدیده بیکاری است. غول بیکاری همه شیره توانایی و ظرفیتهای سازندگی یک طبقه را مکیده است. هیولای بیکاری مگر چقدر میتواند قد بر افرازد؟ بازار میلیونی کار کودکان و تن فروشی و جان کندن خانوادگی بجای خود، مگر بازار دیگری جز فروش کلیه و خون و مغز استخوان هم میتواند آزمایش شود؟! طبقه کارگر در ایران در در مقابل با مصیبت بیکاری و در مقابل یک بورژوازی هار با توسل به همه ذخایر توهم از "تولید ملی" تا "برجام" برای خود وقت خریده است. بعد از بازار گسترده "نذر و دعای بیکاری" و بعد از نسخه مناطق آزاد صنعتی، آیا توهم دیگری باقی است که طبقه کارگر بتواند با توسل به آن از نبرد تعیین کننده پس بنشیند؟

بیکاری یک هیولاست. جلوی چشمان همه است. رژه قربانیانش در مقابل پنجره ها پایان ندارد. عوارض آن خروار خروار از در و دیوار میبارد. زمانیکه در همسایگی، در سر هر چهار راه، با چرخاندن سر آدم های زنده و سرگذشت آنها در مقابل همگان قرار دارد، زمانیکه عاملین بیکاری خود در انعکاس این واقعیت در رسانه ها پیش افتاده اند، افشاگری دیگر از معنا تهی میشود.

مبارزه بر علیه بیکاری باید بر یک نقد بی پروا، تعرضی و طبقاتی کارگری در سطح کل جامعه متکی باشد. "بیکاری" بنا به تعبیر بورژوازی جامعه و حتی خود طبقه کارگر را کور و فلج کرده است.

مبارزه بر علیه بیکاری باید بر یک نقد بی پروا، تعرضی و طبقاتی کارگری در سطح کل جامعه متکی باشد. "بیکاری" بنا به تعبیر بورژوازی جامعه و حتی خود طبقه کارگر را کور و فلج کرده است. کار با مفهوم کارگری آن بعنوان ابزار شراکت انسانها در سازندگی و نه اسباب سودجویی سرمایه دار باید بجای سموم ضد کارگری فعلی قرار بگیرد. بدون یک افق سوسیالیستی مبارزه بر سر بیکاری به هیچ جا نمیرسد. بیکاری از صد سال پیش در دنیای حاضر حتی در چهارچوب جامعه سرمایه داری قابل حل بوده است. صد سال پیش در روسیه، هفتاد سال پیش در کشورهای اروپایی با بیمه بیکاری زندگی یک ملت یکبارہ از لجن زار مشابه ایران نجات داده شد. کاهش ساعت کار، دستمزد کافی و بیمه بیکاری بمثابة خواستهای فوری باید با آلتزناتیو حکومت کارگری برای حل فوری مساله بیکاری همه گیر شود.

اتحاد کارگران شاغل و بیکار برای به کرسی نشاندن بیمه بیکاری مهمترین لازمه پیشرفت کارگران در این زمینه است. اما همزمان باید دو سوال مهم طبقه کارگر جهانی را در میان طبقه کارگر ایران زنده کرد: تشکیل یابی کارگران بیکار و بعلاوه اهرمهای فشار بیکاران بر دولت. نشریه علیه بیکاری تلاشی در جهت پاسخ به این دو سوال است.

سألهای آتی دیگر نمیتواند جای "طلب حمایت قشر زحمتکش از حکومت مستضعفان پناه" و یا "افشای" فقر مردم فقیر و زحمتکش با پرونده کلفت کار و بعد بیکاری باشد. سآنتی مالیسم روشنفکر طبقه بالا و وعده های پوچ در مقابل طبقه کارگر در زمینه بیکاری بلاخره باید جواب قاطع بگیرد.

بیکاری کل این "صنایع" دود شده و به هوا میرود. تار و پود این "صنعت" بوی خون میدهد. عشق مردم به این "صنعت" بیمار گونه است. چگونه میتوان بر شرایط دهشتناک نهفته بر تک تک بندهای این تولیدات چشم پوشید؟ به آتش کشیدن بیغوله های فرش بافی نشانه خوبی از اراده انسانها برای حکمرانی وجدان انسانی در آن جامعه است.

نسل بی کار و بی افق

امار دقیقی از میزان بیکاری در ایران در دست نیست. بعضا به دلیل انواع مشاغل موقت و سیال تشخیص این کار دشوار است. اما عبارات "سیل و سونامی"، "غول" و یا امثال آن گواه یک بیکاری دست کم پنج تا هفت میلیون نفری و اساسا جوانان است. هیچ افقی برای اشتغال این جمعیت در دست نبوده و حتی در بهترین و خوشبینانه ترین روندهای سرمایه جهانی و داخلی

وضعیت از همین قرار خواهد ماند. این جمعیت، این نسل و بیکاری آنها مهر ویژه خود را بر تحولات آن

جامعه زده است. مشخصات این نسل چیست و کدام روندها را پیش روی جامعه قرار داده و میدهند باید مشغله طبقه کارگر تبدیل شود.

اول: بخش اصلی بیکاران نسل فعلی از تجربه کاری تا چه رسد به تجربه مبارزاتی کارگری برخوردار نیستند. حتی تماس و یا شرکت در شبکه های اعتراضی کارگری نیز در میان آنها به سختی قابل مشاهده است.

دوم: این نسل بشدت زنانه است. این جنبه به معنای نقاط قوت ویژه ای برای مبارزه طبقه کارگر است. بخشا به دلیل ابعاد وسیع زنان در ترکیب جمعیتی آن و مهمتر اینکه بخش اصلی این زنان با افکار و انتظارات برابری طلبانه از قبل تحصیلات و تجربه کاری را با خود دارند.

سوم: این نسل جنگ خود را با جمهوری اسلامی هنوز شروع نکرده است. ترسی که در دل نسل های پیشین بر اثر سرکوب گسترده جنبش کارگری توسط حکومت لانه کرده است، در مورد این کارگران میدان عمل بسیار محدودتری دارد. حدس و گمان درباره آینده، و نتیجه تخمیر فکری و مبارزاتی این نسل هنوز زود است.

ده سال پیش رو: باز هم بیکاری و پایان سانتیمانتال طبقاتی

بقول مارکس انقلابات پرولتری "... دشمن خود را گویی فقط برای آن بر زمین میگویند که از زمین نیروی تازه بگیرد و بار دیگر غول آسا علیه آنها قد برافرازد، در برابر هیولای مبهم هدفهای خویش آنقدر پس مینشینند تا سرانجام وضعی پدید آید که هر گونه راه بازگشت آنها را قطع کند..." این توصیف مارکس از انقلابات کارگری قرن نوزدهم است، اما شرح حال طبقه

بیکاری یک هیولاست. جلوی چشمان همه است. رژه قربانیانش در مقابل پنجره ها پایان ندارد. عوارض آن خروار خروار از در و دیوار میبارد

ادبیات کارگری

دشمنی با کارگر در "رنالیسم کارگری" جدید

این فضا در اینست که "رژیم" بمعنای رایج آن در صف آرایایی چند دهه اخیر اپوزسیون و جمهوری اسلامی در آن نقش ثانوی را ایفا میکند. بحث بر سر صف آرایایی طبقاتی است. این عرصه، این شو های تلوزیونی، این ستون رسانه ها کعبه آمل جبهه بزرگ طبقه بورژوا در درون و بیرون حکومت است. در چلچراغ این برنامه ها دیگر درد و ملالت های طبقه کارگر، مصائب زندگی آنها، اعتصاب و اعتراض، تاریخچه مبارزات این طبقه از انحصار اپوزسیون خارج میشود. از موضع منتهی علیه چپ در مخالفت با جمهوری اسلامی و از سنگر تقویت صفوف طبقاتی کارگری علیه کل بورژوازی نمی توان از باز شدن این جبهه خوشنود نبود. تعیین تکلیف در این جبهه از شروط اصلی پیشروی امر کارگر در ایران است. نوشته حاضر تلاشی برای روشن کردن صف بندی فوق و بعلاوه تقویت صف طبقاتی کارگران در مصاف "رنالیسم کارگری معاصر" است.

محمد علی گودینی مطرح ترین شخصیت صف بورژوازی و جمهوری اسلامی است. او یک نویسنده پرکار است و تقریباً هر سال اثر تازه ای را خلق کرده است و از بازار محلی خوبی برخوردار است. محمد علی گودینی گاهی تنها نویسنده کارگری ایران نامیده میشود. تعداد گفتگوها و برنامه های تلوزیونی حول کتب و رمانهای او از شمار خارج است. گودینی کتب خود را به خامنه ای تقدیم کرده است. در عین حال بدون تردید او عضو کلوب ادبیات رنالیسم کارگری بزبان فارسی نیز هست. نمی توان به صرف وفاداری او به حکومت او را از تعلق ادبی اش جدا کرد. این نوشته برای پاسخگویی به سوالات پیش روی خود در دو بخش، بطور جداگانه چند رمان از آثار محمد علی گودینی را در دستور کار خود دارد. بخش اول به کتاب "سایه اژدها" اختصاص دارد.

ایران را خشکسالی ادبی، قحطی ذوق و خیال پردازی فرا گرفته است. این قحطی در مورد ادبیات کارگری محسوس است. بعد از یک تحرک کوتاه مدت در چند ساله بعد از انقلاب بهمن (مثلاً در نمایشنامه "عباس آقا کارگر ناسیونال" و کتابهای جمعه از احمد شاملو) سی سال اخیر بر متن تحولات عظیم طبقه کارگر، مبارزات و اعتصابات، تشکیل و اعتراضات هفت تپه و حماسه های مبارزات کارگران در زندانها همچنان بی اشتباهی بر دنیای ادبی طبقه کارگر حکم میراند. سوال اینست که چرا این ماتریال زنده و ملموس و مملو از تجربه و شور و حماسه مایه ازاء ادبی خود در لباس رمانها و داستانها را پیدا نکرده و نمیکند. با عبارت دنیای ادبیات سوال اینست که چرا رنالیسم و مشخصاً رنالیسم کارگری در ایران در جا میزند و سترون است. سالهای سال است بجز تلاشهای محدود، بجز ترجمه کتب خارجی اثر قابل توجهی خلق نشده است. چرا؟

همزمان ادبیات کارگری جبهه ای است که کل بورژوازی در مقابل طبقه کارگر باز کرده است. تعداد بیشمار از برنامه های تلوزیونی و ستون رسانه های گوناگون صرف بازخوانی و بررسی ادبیات کارگری در ایران می گردد. با سرعتی چشمگیر مجموعه بزرگی از گنجینه تاریخ مبارزه طبقاتی کارگران در ایران چاپ شده و در دسترس است. باور کردنی نیست که چگونه رمان همسایه های احمد محمود در بهترین ساعت پخش تلوزیونی موضوع اعتصابات نفت را با جزئیات به بحث میگذارد.

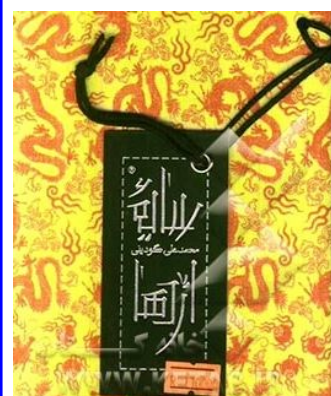
"رنالیسم کارگری" صورت مساله یک رور در رویی است که بوضوح مهر صف آرایایی طبقاتی بعد از برجرام را با خود حمل میکند. در فضای آرام و در میان نوای موسیقی، در میان صدای آرام و متین شرکت کنندگان در پائل برنامه و از دریچه ادبیات موقعیت طبقه کارگر به بحث گذاشته میشود. هدف کلی طبعاً حمله به طبقه کارگر است. اما این یک سرسوزن از اهمیت این صف آرایایی برای یک کارگر سوسیالیست کم نمیکند. جذبه، بخاطر اینکه این بحث می بایست مستقلاً در میان خود فعالین و دست اندرکاران سازماندهی طبقاتی کارگران طرح و پیگیری می شد. اینجا در این عرصه جنبه های انتقادی و کمبودهای مهمی از دوران سرمداری اپوزسیون ضد رژیمی عمل کرده و عمل میکنند که باید با آنها تصفیه حساب کرد. اهمیت، این مجادله در خصوصیات "پسا برجرام" آن است. دنیای ادبیات میدان فراخی برای قایم باشک روشنفکرانه را باز گذاشته و در میان مدعین نمایندگان انواع جریانات بورژوازی گرد آمده و سهم خود را در امر مشترک طبقاتی ادا میکنند. خصوصیت مهم

نقد کتاب

کتاب: سایه اژدها

نویسنده: محمد علی گودینی

"سایه اژدها" تحت عنوان یک "رمان کارگری" توسط انتشارات "عصر داستان" در اسفند ۱۳۹۱ وارد بازار شد. محمد علی گودینی از نویسندگان



معاصر است که خود را یک نویسنده در ادبیات کارگری میدانند. او خود زندگی کارگری را پشت سر دارد و رمانهای قبلی دیگری از وی از جمله "آجر بهمنی"، "صعود" و "لبخند تلخ" مورد توجه قرار گرفته اند. گودینی کتاب را به خامنه ای تقدیم کرد و هدف خود از انتشار آنرا "به نوعی تحقق شعار سال مقام معظم رهبری مبنی بر تولید ملی، حمایت از کار و سرمایه

"رنالیسم کارگری" صورت مساله یک رور در رویی است که بوضوح مهر صف آرایایی طبقاتی بعد از برجرام را با خود حمل میکند.

ادامه ادبیات کرگری.....

ایرانی" معرفی کرده است. و باز بقول خود او "در رمان سایه اژدها موضوع واردات بی‌رویه به کشور را به چالش کشیده‌ام و در واقع سعی کرده‌ام همان محیط‌های کارگری را که دستمایه اصلی آثار من بوده برای نوشتن این اثر به کار بگیرم. برای همین منظور داستان را در یک محیط کارگری در کارگاه خیاطی شکل دادم که در آن مشکلات واردات بی‌رویه و گرانی کاغذ منجر به تعطیلی تقریبی کارگاه می‌شود."

برای کسی که از نزدیک با محیط کارگری ایران سر و کار داشته ارجاع به شعار خامنه ای برای تولید بیشتر و یا تعهد نویسنده به جمهوری اسلامی، لزومی برای مطالعه رمان را باقی نگذارد. اما مطالعه کتاب اتفاقاً و دقیقاً از همین لحاظ مطلوبیت پیدا میکند. این کتاب از زبان یک رمان چه تصویری از یک کارگر را حک، و چه افکاری را تقویت میکند؟ گودینی بعنوان شاخص ادبیات رئالیستی ایران معرفی می‌گردد. بعضاً او را "ماکسیم گورکی" ایران نامیده اند. پس از مجموعه داستانهای کوتاه، "سایه اژدها" طولانی ترین اثر نویسنده است که بقول خود او علاوه بر همه تجارب قبلی، به میان کارگران رفته و از نزدیک موضوع رمان را مورد تحقیق قرار داده است. برای ما این رمان میتواند گذر مناسبی باشد تا تصویر بهتری از ادبیات کارگری ایران معاصر و از جمله خود گودینی را بدست داد.

"انزجار" کلمه سنگینی است. بعنوان کارگر کمونیست نمیتوان احساسی کمتر از انزجار در مقابل رمان "سایه اژدها" را ابراز کرد. اما بعنوان کارگر کمونیست نمیتوان به سادگی از کنار گودینی و روش رفتار بورژوازی با دردانه ادبی خود، گذشت. ادبیات گودینی و داستانهایش و بیش از همه رمان "سایه اژدها" میتوانند مایه سرافکندگی ادبی زبان فارسی دسته بندی شوند. اما طبقه او، نویسنده قهرمانشان را بر دوش میچرخانند. در این فضا چاره ای برای دو آتشه ترین کارگر کمونیست باقی نمی ماند جز اینکه به گودینی احترام بگذارد. باید گودینی را به ارشاعی ادبیات رئالیستی دنیای معاصر ایران امروز رساند تا بتوان بطور شایسته با او مقابله کرد. این هدفی است که این نوشته تعقیب میکند.

خلاصه رمان

صابر صانع کارفرمای کارگاه تولیدی مانتوی "تهران مد" از شوخیهای فوتبالی دو نفر از کارگرانش (لطفعلی و تیمور) عصبانی است و آنها را نصیحت میکند. کارگاه شانزده کارگر دارد. مامور بیمه می‌آید و از شکایت کسی به نام عیسی حاتمی از اوسا صابر می‌گوید. انوش سرپرست کارگاه عیسی را میشناسد و او را مردی خلافکار معرفی میکند. خورشید و ننه خاور با ظرفهای یک بار مصرف غذا وقت ناهار به کارگاه می‌آیند. دو فروشنده کرد برای فروش کفشهای تیریزی با مارک ایتالیایی به کارگاه می‌آیند. کارفرما به کارگاه می‌آید و از مصرف بالای برق کارگاه و تصمیمات جدیدش برای پایین آوردن مصرف برق می‌گوید. حاج کرملی سلطانی که زمانی

استادکار صابر بوده به سرطان معده مبتلاست. منیر زن صابر از او میخواهد که سری به حاج کرملی بزند و احوالپرس او باشد. صابر به دیدن استادش میرود. دوباره بحث فوتبالی قرمز و آبی در کارگاه درگرفته است. بازرس بیمه به کارگاه می‌آید و عده کارگران را با فهرست بیمه تطبیق میدهد و میرود. حاج کرملی میمیرد. اعضای اتحادیه دوزندگان در چای خانهای سنتی به یاد حاج کرملی گرد آمده اند. اغلب از تولید ملی و واردات بی‌رویه لباسهای خارجی سخن می‌گویند. مشتاق - یکی از کارگران کارگاه - حال و روز خوبی ندارد.

رامین - پسر - و زنش طعمه شرکتهای هرمی شده اند. رامین دستگیر شده و در زندان است. حسن ابراهیم یکی دیگر از کارگرها نیز به سبب جراحی زنش به پول زیادی نیاز دارد. لطفعلی گذرنامه اش را گرفته و میخواهد به ترکیه برود. صابر به خاطر وضعیت بد کارگاه مجبور به استفاده از پارچه های چینی است. مراسم سالگرد حاج کرملی است و اغلب کارفرماها از وضعیت بد بازار گلایه دارند. لطفی به ترکیه میرود و هفته بعد به کشور باز میگردد. صابر با دو کرد معامله پارچه قاچاق میکند. صابر همانند اغلب دیگر همکاران مجبور به تخلف میشود. او نیز مثل اغلب آنها با زدن مارک خارجی تقلبی روی مانتوها آنها را به بازار میفرستد. صابر برای مشکلات متعدد کارگاه مجبور به انتقال کارگاه به شمس آباد است و میخواهد با کاهش مخارج تولید در آنجا رونقی دوباره به کارش بدهد. پرویز خان - یکی از همکاران صابر - کارگاه جدیدش را در شمس آباد افتتاح میکند. صابر و زنش نیز از میهمانان هستند. آزاد به همراه مهندسی برای دیدن ساختمان به کارگاه می‌آیند. کارگران از این کار ناراضیاند. صابر شخصاً دوباره به شمس آباد میرود تا از نزدیک با وضعیت ایجاد کارگاه جدید آشنا شود. حرفهای رییس شورای روستا او را به آینده امیدوارتر میکند. ساخت کارگاه جدید صابر آغاز میشود. اغلب کارگران از انتقال به کارگاه جدید ناراضیاند. صابر و کارگرانش برای دیدن کارگاه جدید به شمس آباد میروند که میبینند دکه بنگاه املاک مرکزی آتش گرفته است. اهالی روستا با شنیدن فروش غیرقانونی زمینهایشان به روستا برگشته اند علیه زمینخواران شعار میدهند.

نگاه انتقادی به رمان

هستند کسانی که محمد علی گودینی را مارکسیم گورکی ایران نامیده اند. تعداد بسیار بیشتری و از جمله خود او، آثار و رمانهای ایشان را در قفسه اساتید ادبیات کارگری بزبان فارسی جای میدهند. این دسته بندی و مقایسه، دوستانه و به نفع گودینی نیست چرا که بناچار و خود بخود رمانهای او را در مقایسه با آثار احمد محمود، غلامحسین ساعدی و یا صادق هدایت قرار میدهد که صرف کیفیت ادبی، زبان و ساختار رمان تفاوت جدی را نشان میدهد. تقریباً تمام دوستداران گودینی با اشاره به ایرادات نگارشی و ساختار داستانها توجه خواننده را "اصل مطلب" - پیام نویسنده جلب - میکنند. این یک فراخوان واقعی است و "اصل مطلب"، یعنی محتوای نوشته ها، اتفاقاً علاوه بر گودینی، ما را به جنبه های مهمی در ادبیات کارگری ایران

مطابق آمار رسمی سهم دستمزد کارگر در محصول نهایی خط تولید، تنها هشت درصد از کل قیمت همان محصولات در قفسه فروشگاهها است.

ادامه ادبیات کرگری.....

سبک رئالیسم در فضای اجتماعی ایران نیز می رساند.

با شروع مطالعه و با پیشروی در هر فصل، کتاب "سایه اژدها" را میتوان براحتی در قالب یک "رمان کارفرمایی" و نه رمان کرگری دست بندی کرد. پرسناژ اصلی کتاب استاد صابر است و کتاب به موقعیت، افکار، دلخوشی و ناامیدی او بعنوان یک کارفرما اختصاص دارد. تمام رمان در اختیار این کارفرما قرار میگیرد که تصویر یک انسان متعهد، وطن پرست، سخاوتمند و کارگر نواز از او در ذهن خواننده ثبت شود. القای تصویر فوق از استاد صابر بخودی خود اشکالی ندارد. شخصیتهای داستان طبعاً به میل و بنا به انتخاب گودینی شکل میگیرند. این وطن پرستی خود گودینی است. آنچه استاد صابر میگوید، در واقع حرفهای گودینی است. طبعاً گودینی حق دارد دنیا و از جمله پرسوناژهای رمان خود را از زاویه دلخواه خود ببیند. محمد علی گودینی خود را یک نویسنده رئالیست کرگری میداند و در گفتگوی خود با خبرنگار خبرگزاری فارس میگوید: "به نظر من در جامعه ایران هنوز داستانهای رئالیستی هستند که مخاطب دارند، زیرا فضای جامعه ایران را نمایش میدهند." به همین دلیل از نویسنده رئالیست ما انتظار می رود تصویر دقیق تری از زندگی طبقه کارگر را منعکس کند. هنر رئالیست ما قرار بود که در بیرون کشیدن "واقعیت" از میان خروارها عواملی باشد که آگاهانه و ناآگاهانه "واقعیت" مد نظر را چشم مخاطب مد نظر دور می کنند. خیلی ساده از گودینی بعنوان یک رئالیست ادبیات کرگری در ایران انتظار می رود حقایق زندگی طبقه کارگر را بدست دهد. این دقیقاً کاری است که از آن طفره رفته است.

بنا به آمار رسمی 99 درصد مشاغل را کارهای موقت تشکیل میدهند، مطابق اظهارات وزیر کار بازرسی سرزده از محل کار کارگاهها لغو شده و بازرسی ها بنا به شکایت کارگران و سپس در زمان توافق شده با کارفرما میتوان دنبال گردد. استاد صابر و تا آنجا که میشود از لابلای سطور برداشت کرد، ظاهراً به دلایل ناروشتنی از این موارد مستثنا است. در سراسر رمان استاد صابر از "بیمه نیست که گیر بدهد" شکایت دارد، اما هیچ جا اثری از چگونگی بیمه کارگران و سلامتی آنها یافت نمیشود. شانزده کارگر این رمان تنها در رابطه با کار، آنهم صرفاً در چهارچوب کارگاه شناسانده میشوند. دستمزد کارگران چقدر است، آیا زندگی را تامین میکنند؟ و بسیاری نکات دیگر اساساً غایب میمانند. حذف این فاکتها نمیتواند اتفاقی باشد. بخصوص که در مقابل، صابر و همکارانش فرصت میبایند با جزئیات از هزینه ها و شرایط کاری یک کارفرما سخن برانند. کسی که در آینده این کتاب را بخواند یک ردیف دروغ اساسی را در رابطه با کارگر و کارفرما تحویل میگیرد.

شرایط کار از زبان استاد صابر - و نه از زبان کارگران - در چند نوبت مورد بحث قرار میگیرد و غیر منتظره نیست که استاد صابر از عدم توجه کارگران به کار و ریخت و پاش

و یا امکانات کارگاه شاکی باشد. در یک مورد بدنبال یک قبض مصرف برق از کارگران میخواهد لامپ ها یک در میان روشن شوند، و در عین حال تصمیم میگیرد دوش کارگاه را ببندد: "دستور اداره بهداشت تا همان حد بود، نه اینکه بعضی ها هم صبح اول وقت یواشکی یک دوش جیمکی بگیرند. عصر ها هم آخر کار، یک دوش علنی!" گودینی شاید فرصت نیافته است در تحقیقات مقدماتی برای کتاب خوشش از همه کارگاهها بازدید کند. اما آیا تجربه کاری قبلی شخصی خود او نمیبایست او را وادار این ادعای صابر خان را زیر سوال ببرد؟

خواننده در تلاش خود برای نزدیک شدن به دنیای فکری، روحیات، اخلاقیات و مشغله های کارگران از طریق سایه اژدها بطور کلی ناکام میماند. آنچه در رابطه مشخصاً رابطه میان کارگران از ابتدا تا پایان تعقیب می شود لجبازی دو کارگر یکی لطفی لنگی و دیگری تیمور، یکی سرخ و دیگری قرمز، طرفداران افراطی تیم های فوتبال است. با گذشت صفحات خواننده بیشتر متوجه میگردد که همه زندگی کارگران به "تهران مد" و استاد صابر گره خورده است. صحنه های رمان روزهای پی در پی است که کارگران پشت دستگاهها زیر چشمی استاد را میبایند و به سخنرانی او با دقت گوش میدهند. کارگران در کل سناریو هیچ به حساب می آیند، نه نظری برای ابراز، نه اراده ای برای تأثیر گذاری و نه کسی آنها را داخل آدم به حساب میاورد. جایی خطاب به دو کارگر میگوید: "شما دو تایی تون عقل تان را روی هم بگذارید و بگویید بینم جزایر قناری کجای نقشه کره زمین قرار داره؟ ... دیدین بلد نیستین! حالا به هوای آبی و قرمز بزنین تو سر هم ...". در جای دیگر می خوانیم: "توی کارگاه چند نفر از این بالقوزها داریم. کارشون درجه یک است، اما خودشون خواندن و نوشتن رو زورکی بلدند." تحقیر کارگران در نمایش یک مردسالاری نخراشیده نزد کارگران به اوج خود میرسد: "ما که نبایستیز دخترهای نشکن چینی کم بیاریم.. یاجوج و ماجوج های بد ترکیب با اون همه سماجت دست انداختن بالای کل بازار دنیا." در جای دیگر: "این دیگر از دور از مردانگی است که اجنتی های بی غیرت برای زن ها و دخترهای عقیف ابرونی لباس زیر بدوزند! مانتو بدوزند."

در سراسر رمان و در پس هر سطر می توان تلاش لجوجانه نویسنده در اجتناب از عبارت "استثمار" و هر چه مفاهیم اصلی سرمایه است را لمس کرد. کارگران کارگاه از کجا میتوانند آمده باشند؟! استاد صابر از کدام ستاره آسمانی است که

تا آنجا که به کارگران مربوط باشد، رمان گودینی مملو از هذیانهای یک کارفرما در آستانه ورشکستگی است. کارفرمای ما با قیچی و چرخهای قراضه حریف رقابت با تولیدات بهتر و ارزانتر وارداتی نیست. آخرین ابزار او انتقال کارگاه به شهسوار و کار بیشتر از کارگران است. مطالعه بد دهنی و فرومایگی استاد صابر برای تحمیل راه نجات کارگاه به کارگران گاهاً برای خواننده غیر قابل تحمل است. گودینی باید کارگران را چه احمقی فرض کرده باشد که حرف دهان استاد صابر بگذار: "یک ماه برویم شهریار و برگردیم، وقتی مثل حالا توی راه بندان روزانه گیر نکنیم، وقتی به عوض آلودگی

برای یک کارگر، قانون کار نه محدود به موضوعات مربوط به ابزار کار بلکه تعیین کننده کل زندگی اوست.

ادامه ادبیات کرگری.....

خواهیم داد. بحث بر سر شخص محمد علی گودینی نیست. بحث بر سر موج ضد کارگری است که پس از برجام جان گرفته اند. اینها درست مثل استاد صابر از چرند تولید داخلی با خبرند. اینها در رویای تولید در مراکز ویژه صنعتی دست به همه ذخیره لمپانه موجود میزنند تا کارگر را تحقیر کرده و کوچک و درمانده نشان دهند. "سایه اژدها" رمان شب های بد خوابی سبز و جریانات بورژوایی است که قهرمان ادبی برای دنیای کارگری ندارند، گودینی را از شاخه کارگری "کانون ادبیات دینی جمهوری اسلامی" قرض گرفته اند. تماشایی است که چگونه کل این تحرک "ادبیات کارگری" هر چه که گودینی و کانون ادبیات دینی در بشقابشان میگذارد را میل میفرمایند.

علی اکبر گودینی در گفتگویی از عشق و علاقه خود به داستان امیرارسلان نامدار نام میبرد. توصیه او بجاست. دلایل زیادی برای ارجحیت مطالعه داستان امیرارسلان نامدار بر مطالعه کتاب "سایه اژدها" را میتوان برشمارد.

ادامه دارد

آلودگی صوتی و آلودگی های دیگر اعصاب خرد کن مرکز شهر، در فضای ساکت و آرام و آب و هوای سالم احساس آرامش کنیم، آنوقت هم تولید بیشتری می کنیم. هم کیفیت کار را بالا میبریم، هم هزینه های تولید را خود بخود پایین آوردیم." در ادامه با رگهای گردن متورم شده از کارگران میخواهد پشت به پشت هم داده و " ... دست به زانوی خود بزنیم و یا علی بگوییم ... ما برای نجات صنف خودمون، برای بیکار نشدن دوزنده ها، به خاطر رعایت حال خانواده هامون باید از بعضی امتیازها و تنبلی ها دست بکشیم."

حدیث تنبلی کارگران و نمک شناسی آنها از زبان استاد صابر تمامی ندارد. او کارگران را عامل کساد و تعطیلی کارگاه میداند: "وقتی تولید ارزان و با کیفیت درمیاد که خود کارگر هم بخواد. کارگر با هنرش، با ابتکارش و با اراده اش میتواند باعث کاهش کاهش هزینه های تولید بشود. می تواند باعث افزایش تولید بشود."

در رمان سایه اژدها دلیل دیگر بحران کارگاه خریداران اجناس خارجی می باشند. این خریداران اساسا زن هستند و نسبت به آنها زبان رمان یکسر پرخاش و لمپنیسم آشکار است. "ننه جون کچل خان که به هوای زیارت رفته"، "عجوزه خانم بی دست و پا توی بازار دمشق" تنها بعنوان نمونه قابل ذکر است.

بخش هایی از رمان تنها رقت انگیز است: " دنیا را میبینید؟! همین فیلیپینی های ریزه میزه، آن دوره زن های شان توی خونه های تهرانی های کلفت بودند ... کلفت های فیلیپینی، می ایستادند توی حمام، کیسه هم میکشیدند پشت آقاهاشون رو." اما پیام نویسنده از زبان صابر کاملاً روشن است: " توی دهات و شهرکهای دور و بر تهرون، تولیدی های دور از چشم مامورها، به عوض تولید کننده ایرانی چند هزار کارگر افغانی و عراقی مشغول کار شده اند!!" و یا "شوخی نمی کنم. این دفعه دقت کنید. سر هر چهار راه ده تا زن و بچه پاکستانی و افغانی؛ حالا چه مستقیم دست گذاری دراز میکنند، یا به اسم گل فروش و فال فروش. آن وقت همه جا می نویسند کودکان کار ایرانی!"

اما در مورد یک مساله باید محمد علی گودینی را موفق نامید. او خود را از اساتید و پیشقراولان "ادبیات دینی" در ایران میداند. رمان سایه اژدها در این زمینه "درخشان" است. پرسوناژ، وقایع و صحنه همگی از رنگ تند مذهبی برخوردارند. نقطه اوج داستان زمانی است که در ده صفحه از رمان 220 صفحه ای به مرشد اجازه داده میشود از خودکفایی ملی یک روضه خوانی اقتصاد سیاسی بیافریند. عبارات، تحلیل و مخاطبین این صفحات پرت و رقت آور است: "غیرت تون کجاست؟ ته مانده غیرت و هنر و فن کارگر ایرانی رو از نیز آوار ناخلفان بیرون بکشید. تا دیر نشده کار و سرمایه و تولید رو از معرض نفس نحس و نحس اژدها دور کنید!"

به خواننده سطور اطمینان میدهم که جملات نقل شده بخشی از هنبونه ادبی موجود در کتاب "سایه اژدها" است. به خواننده گرامی اطمینان میدهم که این داستان در برنامه های تلوزیونی جزو ادبیات کارگری قرائت میشود و بعنوان ادبیات کارگری به نویسنده او جایزه اهدا میگردد.

از موج "ادبیات کارگری" هنوز بیشتر باید گفت. در بخش بعدی چند مجموعه داستان دیگر از گودینی را زیر ذره بین قرار

قانون کار
دریچه
برخورداری
کارگر از
مسکن، خورد
و خوراک،
فراغت،
بارداری،
سلامتی،
رفاقت و
زندگی
اجتماعی،
ایمنی محیط
کار، ایاب و
ذهاب و موارد
بسیار دیگر
است.



نشریه علیه بیکاری

مدیر مسئول: سیوان رضایی

سرمدیر: مصطفی اسدپور

تماس: آدرس ایمیل

info@a-bikari.com

مقالات این شماره توسط مصطفی اسدپور نوشته شده است. استفاده از مطالب با ذکر منبع آزاد است.